

۹۷۲
نقش
—

خانه
رای
ی

۷۷۹
ق ۴

سجده



سجده ۷۷۹
۱۹۹۷۹

سجده

نقشه نقاشی

سجده

۷۷۹
ق ۴

سجده



سجده ۷۷۹
۱۹۹۷۹

سجده

نقشه نقاشی

سجده

۷۷۹
۴۹

مجله



۷۷۹ ۷۷۹
۱۴۹۷۹

مجله

فقه نقشبندی

۴۹

نقد

باب در کیفیت نماز جنائز
و استعداد موت و مرض و
و بیان ارواح و طبعات
بذلک الباب

۱۶۶۷۹



مجله



بدانکه نیست بر کفن که خود را شناختن و حق را برادرانیت ذات و صفات
شناخت و درستی که صحت و مرض و حیات و ممات در دنیا بقضای حکمت و معلومت
و شیت و ارادت اوست باید که آن در میان خود را که است موت حاضر و دنیا سازد
و پیچید او را از خود و خود را از غافل ندارد و بسیار ذکر کند چه در هر صبح و چه در هر
خفتن بر او است که در هر روز از آن که در هر روز از آن که در هر روز از آن که در هر روز از آن که
که بگذرد دنیا و نعیم فانی و غولید بسیار یا که بنماید غارت کند شمارا و آن نماید است
از موت حضرت عیسی که در هر روز از آن که در هر روز از آن که در هر روز از آن که

۷۹
۹

از خود هر میانه و یا تنه نمی انداختند که اگر آنجا جات هر است. بسیاری معاجات هر نیست
و طولی المراس اینها حسب احوال در جات است بعضی طول المراس را
 بختی است که خوانند و در او نمانند چنانچه تفسیر از احوال این خبر داده است

[illegible]

دبیر دوا (از منہ)

[illegible]

معارضة الروح الجسد والروح جسم لطيف مشبك بالهواء اشبه بالزجاج العديم الخوص
وهو باليافين واما انما الله تعالى لا يفرق بين روحا فدية وتغير روحا من
نفاثه والنفثه وتغير بينهم عرش وحواريات التي بارادها ان يرجع حاشيا واما الله تعالى
والغلاف فليس من جسم الا عرشه من الجسم ثم يغيره بين انكبادا تعلق بالذات
ليس من خلاصه ولا من اجافه انتم فله واما انما الله تعالى لا يفرق بين روحا فدية
وتغير لطيف الطين اي يمتص من روح الارواح الطين والطين وتغير ما حوى بينه
الرواد به ما يشبه العشب والفرج وتغيره والنفثه معارضة الروح واما الروح من

[illegible][illegible]

بانتفی دیو

[illegible]

ذبح موت ابراهيم
 في نوحه الجالس تكبرك الجبال فقهرها باليد فطفح صخرها وتكبر اليه بقهره بالنازك
 اناد فقهرها بالمارك وتكبرك المراكب فقهرها بالسحاب فقهرها بالرياح فقهرها بالبحر
 شرها بالرياح وتكبر الرياح فقهرها بالبحر لا دوى فقهرها بالبحر لا دوى
 اناد فقهرها بالدم والرجح وتكبر المن فقهرها بالمرث وتكبر المراث فقهرها بالذبح يوم القبر
 ودمها التجارى ودمها الزرق والنازك من حديث ابي سعيد الخدري رضي الله عنه
 واهل اهل البيت واهل النار التاجع بالمرث فصوره لا تكسر الخمر فغيره القدر والنار
 واهل اهل الجنة خلدوا بالمرث واهل النار دخلوا بالمرث ثم قهره رسول الله صلى الله عليه وآله
 فغلبه واهل النار خلدوا بالمرث فصوره لا تكسر الخمر فغيره القدر والنار
 فغلبه واهل النار خلدوا بالمرث فصوره لا تكسر الخمر فغيره القدر والنار

٩
وهو ما بين اليدين
التي هي من اليد اليمنى
التي هي من اليد اليسرى
التي هي من اليد اليمنى
التي هي من اليد اليسرى

بیان موت و حیات علی و ابی نوح

ت آن در میان استعدادهای
و مباحثه برای هر
مراجعه آن هم

وودا
بغضه
وودا

ذنباً آخر لم يكتبه محمد بن ذنباً آخر الى ان اجتمعوا لم يكتبوا من الذنوب ما داخل حجب
 واحد لا يكتب له من حجبنا جعله باذنهم ثم اذ فضع عند ذلك اليهم فيقول كيف ^{استطاع}
 على ابن آدم ان يذنبوا به اجتهد في مليه فبطل جنته واحد لا يجمع بينه ^{وغيره} وحده
 عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لا يخرج من الجنة من لم يكتب له من الذنوب ما داخل حجب

رسول صلی علیہ وسلم
آپ چنانچہ
درود مذکور
خدا تعالیٰ
میں خوشی
لے لے گا

آقا بقدری علم علیها فان پر جوان قوی و ضعیف و ریش و سر و پیکر
و مسلمان و کافر و جریح این کاس سادی می باشد بزرگان کلف بر عهده در طاعت
نایک و نیک و کسوف کیمیز و حیض را همیشه از بزرگان سران شمرده اند نفوس تعلقات
خانیه را از صفای سر کرده اند تا چون وقت نفس بر می در آید ما بماندگی و حرمت
و وحشت نامه **نفس** و شب لقمان می گوید **نفس** چون کلوکه کاسی است چنان
بلفظ و سوال که در آن می چرخد فانه یک دشت و دوی با دشت و دیم را پیر
گفت هذه لن یقوت کثیر مردان راه دعا چنین بچرخد و بماند که آفاقا
در نفس بخیزد و بر سر خط است یا جمعی الی رباعی شسته و حرکت بر این جا و آنجا
است

و چون نقل و دیگری اعتقاد بر سر راه او برستند گشته خبر دوست را چون با و از زبان دل و زبان
است نه زبان کوبی **رباعی** هر چه می و در نهان بود که میان **ه** تا در ستاره بباریم بدید **ه**
بنا در تن ما حق پرده با ما **ه** کوئی طلبی کن بسیاریم بدید **ه** کی یکپای
غزل می **ه** که در سخن عبدالمعز شب خفا را کردی و میراث مرگ
و قبر قیامت ندان که کندی آید آن کبری مشک از کجاست و پیران آن باشد
و بنابر مرثیه است که زنه منگو که در کجاست عایشه خضرها از سخت دل و غم
گفت باید که بسیار کن تا بخشد از لونی پوچان کرد آن قیامت از دل و برزخ
نقل است که بر مع خشم دهانه کرد که زنده بود هر روز چند بار در آن کجاست تا
در دل وی تیغی کرد اندر سر کوفتی اگر یک است مرگ را ز او می کشم و لم سیاه می شود
و این از لحن حکایات و روایات در کتاب اعیان و اخبار بسیارند **جلی**
آفتاب آمد دلیل آفتاب **ه** که دلالت باید از روی روایت **ه** همین که که را
بجهت بر در راه کافرت و از لحن شیخ باه احوالات و افتد می شود **ه** طلبان
صادق از خوف مرگ و سخت قبر و ظلمت و احوال وی همیشه مانند بعضی ضعیف
و خفیف بوده اند و از او باید آوازی این عقاب حساب که در راه است نیا سوده اند
بدون نیاز

پس با چار شرط توبه در وقتیکه که هر مرتجع از تعداد موت و ناشی از زیاد و کم و نرسند
لازم بلکه واجبست زیرا چه بنزدان از مرتجع چاره و فلاح نبود از سه باب است اول اگر
چاره نباشد و فلاح چاره از اهل حرام است یا ریاض عن سعد انه قال و جاء
جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد عشت و ما كنت میت و اخب من شئت
فانك مفاد و اعمال شئت فانك بخیر منی و عن انس بن مالک قال قال رسول الله
ان العبد ليعالج مسکات الموت فان كل عضو من اعضائه یعلم بعضا على بعض و یعلم
اسلام علیه السلام فاما قول الرجل المیثم الفیقه ^{و عن} ملک العامری رث
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اوقبل الموت من ثلاث اشياء اذا شئ
جنبته و دفعت عینا ^{و روي} و انش فیها اخرون محرمون الله فانزل به و لا عظم
فیطی البکاء فی الموت و امر لونه و ارد شد و لا فهو مذموم الله شرب اکا ^{و عن} ابن
لده و ارضه قال قال اقبال الموت اشياء احرمت و احبها لغيرها فاعلم ان الموت
و احبها من کل غیرها ^{و عن} عائشة رضی الله عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الموت غیبة و المعیبة و المعیبة و الغیر باحثة و الغیر غیبة و الغیر باحثة و الغیر غیبة
و الجبل خللا و لا یظلم فاعلم و الطاهر قدوة العین و البکاء من خشية الله
فما من اذکار و انخلع هلال البکاء و انما یبکى الذین لم یکن لا ینبکى له
و روی عن عبد الحمید ان الله ملک الموت علی من تکریر طلع له الا ان یبکى

[illegible]

بیان موت و واقعات آن و تدفین آن و ملاقات آن

[illegible]

مجلس ۱۰۰

اگر ذنب و عطیه نیز از این نادر شود و در رنگ ذنب و حصان و کمان و کمانها و بدو نیز می آید
که از قسم سهو و سوانه ای بود از عزم و جد و جوشه باقی الله تعالی و الله عهده الی آدم علیه السلام
فمنسی و لم یغفل له عزما پس کثرت در دو بد و انصایب و دلات و رکهارت سنیات
نیز کثرت که برستان را بشیرت مله دهنده انکار است و نیز این نفعه پاک و پاکیزه
وینا را از عزم و عزمی محفوظ دارند انستی جو اوجی یکبار از صمد سواد
آنکه بلا را باریه محبوب است که بر راز انصاف با طوی محبوب منع نایب را با تکلیف متوجه
جانب تفرس محبوب که روانه پرشمان در دو بد و حستان باشد و این با کمزورتی است
یعنی گفته شد انصاف با طوی این باشد و کمان لایق این نیست باشد
انستی آخر بد و انکلام فذلک الکتاب را قیوم میگوید معنی جود است از غیر
بسیار واضح می شود جواریه و سلیقه عظیم را در واجب الوجود و حق تعالی که این است
و بقدر اولی قیامت را در خود را تابع اراده او را در خست و انصایب و حواضر را در او
خود باید نهست و آن سلفه و باید که بر اندکی است از لب باید پیدا که شود و بلا پای
از بند کشیدن و با خود معاشرت نمودن و در دست تفرس آمده است که
صلی بر من قضا و ولیم صبر علی بلا و وایم بشکوه ای و عظیم حق سالی و طلب
و با سواد و بعضی از بندگان نیز هستند که عقالی عظیم و کرم این را
هم در درین از و در دست سلفه ذکر داده اند و هم در آخرت با انواع و دست هم محفوظ

و سرور بیایه اهل عالمه ذات و صفات و بیوت فانیه و قی کو را افند و تعمیر رود که در
ن آن که بعضی شریعت غرضه آید و با خیر جمع شود و الا که هم قائل را رد که
بگوش اندوه لزم و باطنی را باین زیب و دوده وای اگر معانی آن برای قی حکیم علی
جبرش نه نماند و ملا فانی لحنی را بر این شریعت او امر و ظاهر شریعت کرده شود و باجله آنکه
سوی باید که این خیر است و نیست را در دنیا بر قی شریعت مصطفی علیه السلام و
و اسلام جمع سازند و طریق ظاهر که استقامت و ظاهر شریعت است از دست نرود
و در بعضی این هر فتور راه نیاید بگران نیست غلبی واجب است بر این اراض ظاهر و غلبه
معنویه که استقامت است با و در حق تعالی تا از کفر قاری باقی را از نور متولد کند
خرد و **بیت** همه از نفعی به چه پرسند هیچ نیست **ه** بید و است که هیچ خبر ندارد
هر بلا و هر غم که عارض شود از کفر قاری به خود است چون از خود غم شد پس از کفر قاری
با و در این احوال و ملا فانی شد انتهى کلامه رضی الله عنه و عقی تبعه امین

این جبر بر این معنی جبر است
راز می باشد راز اصطلاح
کنندوی جبر این شرم چیست
فرمانگر کردن و رساندن چهره است

در توفیق و غافرت از جبر او
 ماضی بختان شادند را در
 است این را خوش جواب از شنوی
 بگذری از گز و درین بگووی
 حیرت زاری که در بیماری است
 وقت بیماری همه بزاری است
 از آن که می شوی بیمار تو
 میکنی از هم استغفار تو
 میناید بر تو زشتی کند
 میکنی نیست که باز آیم بر
 عهد و پیمانیک که در این است
 جز طاعت نبودم کارگزین
 برین بخت اینک که بیمار ترا
 پس روان را صبر رای و صبر بخوی
 میخشد هوش و بیداری ترا
 هر که را در دست او برده است بوی

بدانند که هیچ هفت از لوازم محبت نیست بسیار فقر دارد و غم غالب است
دوست آزار که بهیچ وجه از او با کینه قطع هرگز کرد و اینجا آرام در بر آزار حق
و ساز روزگارست و قرار بر برقراری و حیرت در حیرت و در غم و غایت بدین
خورا در محنت انداختن است تمام خود را بچوب باید پیرد هر چه از او باید بایه
بست و رضا و دل و جان از او قبول کند **ع** هر چه در دهر بر سر چوین تو پند **ع**
از او باید بهیچ طریقی ز سر که در دلین وضع است نتواند بهیچ امت و صبر بکند
فرست در این

دوست و وزیران و آقا و رفقاء فکر خداوند عالم میگردانند
و کلام محمد در حق بندگان را معنی نکرده به بلا و مصیبت می فرماید و بنیکو کجالبشر
الکهنه یعنی بی آزاری نام شراب دمی بلا و صیبتا و بنیکو یعنی عیال و نفقه خسته
آرزوئی و معنی سخن آنکه با شما معامله آرایند که ای من که در حق تو ناسی و نیکبخت و حیات
و بیایر و صحت تا بهر که در دبر و عرج و سر و کمر ای را عیال بی ظاهر کرد و
و هم در حق آری آن آید این آموخا و علی الصالحات اللهم اجرهم بمؤمنان
میفرماید یعنی بدرستی که آنان که او را در کرد و کار ایشان است و پسندیده میباشند
مردی ناکاسته یا نزدی غیر محبوب در دعالم آورده که ای در شان بیا را
و عاخر آن و تا توان است که در حدیث و سر و عجز و ضعف از ارادی عادت بازمانند
حقیر همان مرد و طاعتی که در آن است و در آن است و میبندد پس غیر مؤمن
یعنی غیر مقلد است عبد الله بن عمر نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
چون بنده بر طریق بنویسد از عبادت پس بیا رسول حق تعالی را که بر وی مویک است
گوید نویس برای او انداخته علی که در وقت صبح و در آن است تا وقتی که از روزه میباشی
را نام یا خود گرفت و میبندد شود استی
شدت وجع و از دست مرض طب البنان بزرگ افشستن القضا نشان اجماع الراجح
دل درمان نموده در او سبب میباید که متعاقب آن باشد که او بود نه از زود و در بر

[illegible][illegible]

بدانکه در بادش سرخ شفق خواه زینویه یا افریقه ابر و ثوابی تین و مقرر است
 اتم از غم و اندوه یا محاربه و ریاضات یا امر از و سلام و کرامت یا غاری پای رود
 تابا سر صایب و بیله و حقن رسد و بدینکه که هر کس که در افریقه و افریقا
 و عاجران و کشته دلان نماید او هم شایب و افریقا بدو کی از بنها بدو و حقن
 نجات کوه که آب را از کجایم ندای الهی بدو رسد که انا عندنا المنکسر ^{و العلیل}
 یعنی پشیمانی که که حاضران را بخوار نم و اندوه و صایب آزرده شد و بدینکه که
 بلا و سرخ و سایر اندیشه است ملاقات و دیدار این نشان کبر و دران و حقن و بدین

و حیاتی آن نباید چه درجه ثوابی از خود باشد نقطه حقیر آنست که اینها را
از نعمات باید فهمت از درو مجاهد در مایه اینهمه ثواب و مأجورات باشد
تا ندید که فرا حملت نهند چرخش گفته **بلیث** که بر سر یا خود آری عبادت
صد بار باید بجا آورد تا آن **شد** از کاران دین و سالکان طرقی معروف و غیبی
بسیار را در آن مرتبه نرسیده اند و بسیار از این الامم که مقام رابع است
انگار **خبر تبی** لیل اللیل فی آفات العجا بل السلام فیها العجب هر که در آن
نقطه نفی غلبه و زوره بر هیچ در جواب نسبت بوی دهم بدین امر و مطلوب باشد
بلیث و آنست که از خود بخوار تر نام بدا لفظی همه لطفت و کرامت و بهیچ
تواند بر غیر خود و تنفع با جمیع المذنبین که تمام بر این قاعده رفته اند **مس با عینک**
با درو گشتن که در مانی است با غیبی قیاس است که جهانی است **احوال**
چودم دم سکندر کثرت در اسکنه کار در آن است **و اشامه اولی**
حدیثی است ما جلیک العیسی یعنی و هم ای عیسی در زینر العیسی ای در پیش
ما سوال و میسر خوا المنصیح حاصل یعنی میبطل اعنی عن غیب العیوب
و آنهم سه اسم است که بعضی فعله و بعضی خبره و نام و هم را عیسی
نام بر آن تدبیر میفرمایند چنانچه از درو بر پیشتر است

[illegible]

[illegible][illegible]


ولم يردن پُرورد باید **ه** خیرت نکشان پُرورد باید **ه** برادر **ه** کسی که مراش
لدت عداوت علی بن ابی طالب هر جقارت ز نور ضعیف و خفیف انقیاد نیکند
می فرماید **بیت** **ه** نهیم چشم چو کیمه می ساخت **ه** که دست آن آفتی در آید **ه**
در پنج نیک اندیشه شیران مردم خوارید **ه** **ه** اینارخ زرد و جامه زنده خرن **ه**
چار لغزش پست **ه** دست مکر حکم با مان لی لیلی زنده **بیت** **ه** بود آید که دیگر با یک **ه**
کرده از کار زودیت با یک **ه** **ه** بزرگانی طریقی در سر راه و راهی روزگار راه
گوشه که خود را بر او خلق خطی یا خستی خود را در دل صاحب له جای کنند چه دل **ه** خطایی
مورود نظر نمی است **ه** تا آورند زین نوعی **ه** سید المرمع من **ه** حب و حضرت ما
قریب **ه** را و احم ز فخر زنده روزگار در حرکتی مناسب از تو مگر زود که جزو
نور و ولاد زلم مبارک **ه** **ه** کرد چه اگر کسی از بالای عرش زمین بنفید از آن تیر
که زدن **ه** لب بنفید **ه** اعادنا الله من هذا الوبال و الکمال و از فنا بصدقه
او یکنانه طیبات کافال و حسنات اکمال و او که با شرف حصنهم و اخطنما
من سخطهم و اجعلنا من خدام عیبتهم و اشفعنا من علی الباطنیة بیکه
امدادتیم **ه** بجهنم رسید **ه** اکانام و صباح الظلام و رسول الله الملائ
العالم **ه** علامه محمد المصطفی علیه **ه** الله افضل الصلوة و اکمل السلام

[illegible]

تکفیر خدا و رسول عالم است بان فرموده میگوید **اللهم لا شلطنی علی احد من اهل المعرفة** ^{انسانی}
 مراد آنست که دوزار مجزوم و دوزار نصیب منی من از هر صاحب حفظ بدن است و این همه ضابطه و تکلیف
 نخواهد بود بقیه یقین حرم تجربت سیده که تأثیر در مجاوره هست چنانکه گفته اند اگر نصیب و یکدن
 سیاهی نبرد اما باقیضا و قدر خیر در دست یکس از من نمی تواند گفت ^{مجاور} **رو در حضرت والد**
علیه السلام و از عنوان مریدی را میفرمود ای برادر خدا که تعلق خاطر آید از او بگذر از قضا و قدرت
 اگر آن تعلق با صاحب قضا و قدر بود بمقام از ملک که در دلش نیست اینده عالم و او علم مستوحش قضا و قدر
 بمر از آن رابعی ششصدی شیراز را از او ^{مجاور} **بدر** با قسم و بیستی فوق العاده خوانند که کردم
 طیب و عجیب گوئی ندارد و چون او بدقت با از چشم مردم ^{مجاور} **فرز** فرزند او بدقت بر می اگر گویند که
 فقیر را تم میگوید ما از او با حق بیستیم و غیر ندیم و ضایع و ضاده اند با آنچه که ما بدان مأمور فرموده اند باید
 احتساب کنیم و بد آنچه که ما از آن منع فرموده اند باید احتساب نمایم **اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بِالْاٰمَانِ بِاللّٰهِ**
عند اللّٰهِ اِجْمَاعًا وَ تَفْصِيْلًا **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَكْمَنِينَ بِاَنْكٍ وَ بَيْتِكَ وَ حَسْبِكَ عَمَلُكَ** ^{عبدی}
وَ اجْعَلْنَا مِنْ طَاعَةِ اللّٰهِ وَ طَاعَةِ رَسُوْلِهِ وَ حَفَظْنَا مِنْ اَفَاكِهِ وَ اَلْبَابَاتِ اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ
 ثَمَّة

تَوَابُ عِيَاذِ وَاذَابِ
وَصِفَتِ حُسْنِ ظَنِّ مَرْضَى بَخْدِ
وَاذَابِ وَقْتِ لِحْضَارِ
وَمَا يَنَاسِبُ فِيهِ لَكَ

[illegible]

و با کسی که در آن متونی شد است
از قنقره نمایند پس آن کیفیت
معلومه در شرح اوراق ^{مجموعه} 

الفصل العاشر في حبس جبار الله ففعلنا سبطاً أراد وقيل حبس الذم عقوبة الفضل
وحبس يعبر ذلك العقوبة كان في ذلك النظر إلا بما بين السر و ذلك أن من يلا جبر أراد
أراد أن لا يفعل الرب القول والمراد للمرء مع ملاحظة الدين في القديم حيث
الفرار والهجرة في كثير من هم في الصلوة عليه نحو ما لا يفعل المرء النساء ألا فارب
ثم أحبست أنت أزواج ثم عز بالعالم وأن أفعل أحبست في هم ما وجروا فلا يفعلها
ألا بفعل الرب القول ألا فارب ثم أراد أن يتم في الزوجة في الحال ما فإن لم يخضع
ألا أحبست يتم ثم أراد أن يفعل أزواج ألا فارب أن يفعل في يد غير فلا يفعل
وغير للمرء فعله وأنما للمرء الفضل المثل ليس في الحال عمره حاله أحبست
وأحبست غسل ولما كان كبيراً للمعبر الواضع وأنما للمرء عز فلا يفعل فلا يفعل
وكان قد شعر وأنما للمرء فلا يفعل فلا يفعل وأنما للمرء فلا يفعل فلا يفعل
لأبى وغير فقط للمرء وأنما للمرء فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل
وغير رأس إلى لكن بأن يفعل شارب وأنما للمرء فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل
أفعل أزواج فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل
أريد بما يفعل لأبى وغير فقط للمرء فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل
الغالب بما يفعل علامات سعادة كانت في جبه وغير فقط للمرء فلا يفعل فلا يفعل
المعنى التي يفعل بأن لأبى وغير فقط للمرء فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل
يد أفعل أزواج فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل فلا يفعل

خاتمہ

تَكَفَّرَ الْمَرْءُ وَتَكَفَّرَ
وَتَكَفَّرَ وَتَكَفَّرَ

فمنع انوار الصلاح بجره شرا الغيظ لان جبري وكلما مضى به بالانزاع
ولما لم يترجمه سببها بعد وخاله الخلال المشيقة فحقن الدم به وفيه ان الطلوع
على الاغصان وكوه المغالكه في الكفن اشارة شرا لثمن غايه المراء على المشي فان كان
غيبا فلا ينام بكفنه من اجل الثياب وان كان فدا في حق خشفه وان كان من مشي فاف
او سفلما فاقطع الغسل او لم يحد به غير غسل ولا يتركه ليقطع انهم
بدانك اكل من ثوبك كسرة ترميت من انك كثره وقولت كرام بن
او ابايوش من خفاك كيف ميت ان وردت فادع قوم ام وان بخلاف احوال
تت وحوادث ان تملق ثوبك بمرور من ثوبه واكثر ترب الزهور مردود
آنت كمن لا ينفذ واسرع ان كفن كثره كذا هو المبرطو الفقه وفي الاغصان
انه لا ينفذ وصية الميت باسما على باسما الكفنين لان غير اذن الله تعالى
فلا فاما ما زاد على ثوب واحد فمعه في يده وصية باسما وللعلم وان
استفتت وجهه من النع من تلك الاقاييد على ثوب واحد فحصل السر به انت
واجبه كفن في حوط او فوساير طباطب بغير اذن كرامت وادع شود
واكدى ببغوه لوانه كرامه كرامه باء اوجه وومات قرة كرامه كرامه
كفنه في براوت فاستاذ او خوف ومان ياتيه او ومنه تميزه كفن
بروز اولت كرامه ان نواكر وعنه وكرامه كرامه كرامه كرامه كرامه

مستحق

در بیان کفایت
آثار

[illegible]

فصل في بيان حيل الجنائز

بدانکه در پیش بخاره از بزرگوار و کرامت است و ثواب آن بدون از رفتن محض
 بخانه در اینجا و در آنکه گزینست غیره و غفلت و احوال بکرام و شرف غیر این است
 مستحق در اینجا معمول است از بعضی غیر این که در بخاره و فرجه این بخانه است
 باینکه در وقتی در آنکه بخواهد در اینجا معقول ساکن شود از اینجا آوردن لغز نیست
 بقیه اعمال را تمام تا آنکه آری لایزال در پیش خیزد چنانکه آن از کوران تمام
 کاشته و در پیش است و باید که از امکان در بخاره از آنکه در آنکه
 تیر زبانه در آنکه و در میان و خشتی این که کشته آید و در اینجا باشد که به چه
 بخیم مختار و خوار نیست نگذشت نکرده و در آنکه هر که در
 آن نرویم نام و بهیچ از آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه و در آنکه
 است حرام عرف و خشی است و در پیش لغز و در پیش لغز و در پیش لغز
 از راجع و کیفیت و در آنکه راجع است از آنکه و در آنکه و در آنکه

الا ان غياف نبينا اوانفجار دم وغمر من انشور ذلك غيغف بالاعمال والادوات
 والمسلحة وكبروا ابناء الجوارف بنايرا وغمرها والاعليغا برفع صيغها في الضلالت والظلم
 لكن ثابعتين وتوابعهما الذين جهلوا احدهما كراهية التثنية واليه اشار في الاية في
 وثابنا كراهية التثنية وهو صحيح والذين مع الجوارف بعد خلائه لا ينفقون والاعليغا
 وكما كراهية التثنية فامر الدنيا بالانكسار الى الله تعالى في التثنية فمما الدنيا
 واحدا وفي التثنية وفيه السبق واصول دينهم في غير ذلك كما امر النبي

سئل هل كل محقق يرى هذه المعاني ضعيها أو كبرها العنى أو يضيها آدمى أو غيره أجاب

[illegible]

چنانچه سعد را درین غم و غمزد توسیع خنجره تحت سکه دهیم بجهت زنا بی نظیره
گفته است که چون قوت و خوف خنجره را تمام نمائید که سیدگار در صورت خوف قوت است
بطریق اولی حرام گرفت است و می آید از باب شیعیه گویست و گفته است و می گویند که همراه خنجره
در آواز را احساس کرده اند ام واری رحمتهم و هم که تنی است در آنوقت مغفول و گز
و مکرر باند و متذکره و تامل رود در حالت تنگی و گریه و پیش آمده و در خواست عیال بر دنیا
از این کند و البته اینست که از بخان بی فایده و دلو و دلمت و لایق اگر چه در
نیت بوده و خوف خنجره است تمامه در بخان می گریست باید که چونی همراه خنجره باشد
آواز را نرساند بلکه بر گفتن یا آواز خان مغفول شود یا سگ و متذکره باند بر سر کت
قوت متذکره قوت می شود و باید که زنا همراه خنجره بر دنیا نیکه نگردد
و ممنوع است چه در فساد اصول بر آید صحت باشد که خوف پیغمبر جمعی زنا را نیکه
بجای زنا حاضرند پیغمبر نمود از جنم یا ذوار و آیت غیر معنی است و در این باب
احادیث صحیح بسیار واردند پس علی ای صحت که آن چه در صورت خوف خنجره
چه در صورت عدم آن زنا را توسیع خنجره می گویند و گفتن آن بجهت رساندن بجهت
سند موضوع می باشد **فصل ۱۹** که نیکه نیامه و وسعت و عدم بجهت
حرام است و اگر کسی عدول وی کرد که نیکه نیامه میگرداند و او از آن کوتاه می آید و غمزد
و این را منع نمودن خواهد که کامتیم بر خنجره عذرا و الاغفار و اغفار
و انی المشی آما الجنایة قیبا نهایت باللفظ رای الجنایة افضل فیین الاسامیاء

وہ آداب شیعہ جاریہ

۱۰۰۰ یخ

فصل در بیان اصطلاحات نام جنس و افراد و کیفیت
و مبعقات آن

ما که از خاندان زلف زلفی است دو کلمه که از خاندان این است محمود که شاه
روشن خورشید است در شرح جواب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عیدی جمع از کلمه زلف است
که آنرا عید میگویند

[illegible]

لا تدر احكام روحه فلا يعرفه الا ملائكة وكتب على ناسل اكفاره لان الفصل للكرامة
وعلمهم الله تعالى نعم في غسله لثبته على كماله ارم عليه افضل والدة وكفيله اكا
فاما تكفين زمي ونسبه وتدين ان ابن زبمان واجبت ابره كراوية اليه
ودبرت زبمان تكفين وتدين من بعد زبمان اليه من بعد زبمان اليه
يطمع احسانه وعزير اتمه كونه اليه كمال الاحكام وان ابن زبمان عدم قدرت
او ابره سلام لازم تكفين وتدين ان ابن زبمان لازم يثبته كلفه عربا
وتربيه كماله تكفين وتدين ان ابن زبمان يثبته كلفه عربا
سكان الزمانه بخونه كماله الشفيعه وبغيره ابره كماله عليهم لكن مروا
مما رآهم فلا يتأذى الناس بل اغشيه والون في كماله ولما نزل ذلك انتم
وعلمه تكفين وتدين وان زبمان ولد زبمان ابره كماله الشفيعه وبغيره ابره كماله عليهم لكن مروا

لا تفرحوا

بعد از آن که سواران باز رفتی واجب است این را بطریق اولی واجب نماید
 شرط سیم آنست که شهادت باشد و در آن مقامی که شهادت بخلاف غسل شهادت
 و کفایت علیه وادان جان اولی نماید ولی واجب علی سائر ممالک و کفار
 بین الرجال و النساء و العبد و الابرار و البغی و مع شهید الا نرجی او اگر نه شهید
 حاکم الموت و غیره او اگر نه اشد عاقبت الملائکه شهیدان له بالجنته او اگر نه شاهد له
 بالکفر ان حسن حاله و بکسر قتل ظلم شهید کتم الدین محرم غسل و الصلوة علیه
 نه فمال الکفار احل لرب السلب و نه فمال افراسا مسلح مسلح خطا و او را سلامه علیه
 ان سقط عن قسیرا و رجمته و دابة او و لاینبی عنه او و بعد قیلا عند کشاف العرم لم یعلم
 له بکفره

[illegible][illegible]

مجموعہ شہید
وفضائل احوال او
وصفہ او کا

[illegible]

الکفر

[illegible][illegible][illegible]

جوانم نامہ برامور غائبہ

[illegible]

طه
فان وجدنا في نسخة الادب العربي
منقول من الرواية عن علي بن ابي طالب
ابو عبد الله عليه السلام قال قلت لابي عبد الله
عليه السلام اني قد سمعتك تقول ان الله
في الدنيا فقال يا ابن آدم ان الله
اربعون مرة يعطي الناس ما يشاءون
فما هي الايام التي يكون فيها ذلك
القدر من مائة الف سنة فقلت لا اعلم
قال ان راي محمد بن

[illegible][illegible]

تفسير
بيان
وضع جريدة خضراء
على القبة

ط
بن تومار على القبر

فقد في فوجك الملائكة
وعلى أكتافهم المقاب
والوعظ في ذلك اليوم

[illegible]

فوجدناها بعد صلاة الليل وطلبنا جباب الحكماء والذكور فوجدنا في فناء القصر
وطلبنا عيسى الأملط فوجدنا في الصوم والصدقة وطلبنا ملا العرش فوجدنا
في الخلو انتى ومن عيسى بن مسعود قال روى الله سبحانه وتعالى
من عبادى من آمن بالله وصدق علم الله بها وها من العلم بالآل والنبأ وصدق علم
الله بها وصدق علم الله بها وصدق علم الله بها وصدق علم الله بها
فأما شيخنا الحنفى وطلبنا بالفتح عاقل ابن عبيد بن سفيان بن عيينة
كما اتفقنا على ما قدم بعد تمام الدوام فخرجنا إلى
أحلافنا لكن عيينة لم يكن له ولد وولد له من آل أبي بكر وولد له من
بين عيينة لم يكن له ولد وولد له من آل أبي بكر وولد له من
شرب وضع واجتهاد على خرواني أن تجد كل رزان زائد أو شبهه من رضى عيينة
مستحب مداراة به ولا رضى عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة
خارج بنوره ونحوه بل هو ليس على أي تقدير به روايتي بخلافه استجاب
يت بان يصرح بأنه وظيفه ابراهيم بن عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة
وكتبت له بعد ازواج من رضى عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة من رضى عيينة

٧
على الميت بعد الدفن

بجانبه مخونه

کتابخانه
مجلس

طه
بیاض حق کا برتنہ کارن

[illegible][illegible]

فصل ۴۴

[illegible][illegible][illegible]

يؤذيه فويله ما عذبه فويله
 عن مساوهم **فقلت** ادفعوا نيامكم وسطا من العالمين قال الذين يأتون الجاهل
 ما كان الذي قال يا رسول الله **وقد** الاذهان على امر يرفعهم قال كان له لسان فكان
 قال فخرجت ذات يوم فاذا بجنارته فقلت جنارته من هذا قال الجنارته فلان قال قلت
 جنارته بعيدة منكم قلت قال رايت في المنام ذكعب بن الجاهل من ذكعب بن الجاهل
 فلما رآته باب القبر الاول قال على من يرفعهم الكرام ما كان اذ كان في القبر
 فقلت فقلت قال نعم قلت ما احدث هنا قال كل واحد بالجاهل امر
 وفي الصالح قال نعم قال النبي صلى الله عليه وسلم لاربعين من يرفعهم الله تعالى الجنة
 فلان ثلاثة قال ثلاثة فلما اثنان قالوا اثنان ثم لم يفسله ليعرف ما قيل
 ومن اثنان رفع من النبي صلى الله عليه وسلم اربعة من المؤمنين الصالحين او له بابان في السما والارض
 عذبه و يا يهزله منه ذفره فاذا مات العبد بكيا عليه امر
 ومن اربعة رفع من النبي صلى الله عليه وسلم اربعة من المؤمنين الصالحين او له بابان في السما والارض
 اربعين من يرفعهم الله تعالى الجنة فلما اثنان قالوا اثنان ثم لم يفسله ليعرف ما قيل
 ملكا اربع كتاب فيكتب عليه واجله وزنه وشق اربعين من يرفعهم الله تعالى الجنة
 ليعمل اهل اهل النار ويكول لبنه ولبنها الا ذفره فيكتب عليه الكتاب فيعمل اهل

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

فصل في فنن التلبس وبلاء جسده
 ألا الأنبياء من الحق بهم
 وبين عجب الذنب وما
 يناسب ذلك

أخرج البخاري رحمه الله حديث جندب الجعفي أنه قال ما يتقن من رفسان بقله
وأفوح ابن الصاوي عن زيد بن أرقم عن مرة بن عوف النخعي قال سمعت علي بن أبي
يونس يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ما يتقن من رفسان بقله

عن قتادة قال بلغني أن الأرض لا تسقط على جسد الذي لم يعمل خيرة انتهى
فله عجب الدنيا وهو عظم وأحسنه ربك أغنى بها العيشة وفردوا فيه خلق ومنه
يركب الموتوم العما والأعلاق ومنه ان هذا العظم ثم ان الله تعالى يقبضه الزمان
يركب الموتوم ثم اذا فرغ من ذلك فليأمر الله تعالى ما عوفى من خلقه من خلقه في
يقلبه انه انتهى فالله المار دائما بالخلق الا اذا اجساد الشهداء تكون من اجساد
منه واما ما في الحديث من ان الارض لا تسقط على جسد الذي لم يعمل خيرة انتهى
الذي شهد به بين شهداء ناسه من اهل البيت السالفة الذين جاهدوا مع انبيائهم في احوالها
فانما القائل ان حياث الشهداء في شهر من ان تذكر وروى عن معاوية بن جندب
قال جرى العيون التي استنبطها المنيعة في وسط الفجر واما اناس الذين يجلسون امامهم
وذلك في ايام خلافة وبعدها حتى يخرج من عينه منيرة فوجدوا على ما هم في ان الله
روى المحدثات اصابت في ذلك من جرح من عبد المطلب فساله ادم منها واما جابر بن عبد الله
افرح ابا عبد الله كانه قد دخل باكلا وسروى كانه اقره اهل المدينة من اهل البيت
لما اندم ابا خلفه ولده من عبد المطلب بن مروان وكذا يشرح عبد العزيز على
يد الله ثم قدم فخافوا ان تكون قدم القمي في الله عز وجل انتهى
حتى روى لهم عبيد بن المسيب ان جثة الانبياء ولا تعفيم في وروى
اكثر من اربعين فوجدوا ثم رفعه فبالرسم لم يبق عبد الله بن عمر بن الخطاب

هم نه سر کدا کا نه بقدر صحت العیاد بالزمانه اب العیاد

من الحسين

الموت كذا...
فصل في رسول الله
ونذيركم والله اعلم
علامه خاتمة الخبيث
علامه سوء الخاتمة

ما كثر...
فصل في رسول الله
ونذيركم والله اعلم
علامه خاتمة الخبيث
علامه سوء الخاتمة

وغيره...
فصل في معنى خوف ورجاء
فان قيل...
فان قيل...
فان قيل...

فان قيل...
فان قيل...
فان قيل...
فان قيل...

ایمانی

[illegible]

٢٤
 تاريخ وفتوح الارمن
 في القسطنطينية
 في سنة ١٠٤٠
 في سنة ١٠٤٠

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

کونهای دایره المطلق مثل دایره که در تمام دایره ها منتهی شود و از دو نیمه که حسب اختیار می پس و دی را جدا می نماید
شعاع در خارج دایره منتهی می شود که در افق آن رسد که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
بجست که آن رسد و تمام دایره را به نسبت خود به وسیله افق آن رسد که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
شماره خود را که در تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
من با تو بخواند و هر چه بخوانی می شناسد و هر چه می شناسد می بیند و هر چه می بیند می شناسد
بسیار لطیف طور است که چندین حرکت را در آن شعاع شود و آنکه شعاع کند و آنکه از آن
نشود و در زمین شعاع بر ندارد و در تمام دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
آید و خدا را می رسد و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
سر را رسد و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
از کف کند و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
از این را با سر بری لایق آن و اگر عقوبت فرماست و متوجه آن است و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
لهم فانی ان الله عز وجل حکیم و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
پیدا کرد و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
ای می بیند و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
می رسد و در دایره که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را
بردارد و باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را که باقی منتهی می شود و تمام دایره را

[illegible][illegible]

ذکر بهشت بطریق اجمال

فانما وجبة عنهما كعن الموث والاربع اعلاه الثمنين الآله
ان كان وعد ما يالاه بعد عن فيها لغو الاسلام اذ لم يترجم فيها كقوله وقبضنا
بست وعدة اولها آتية عن موعود او شتات آتية في دون دراوسنة فنوشتان در

[illegible]

بیان استغفار بر سبیل الخصار

و بعضی فایده آورده اند که قوی بکند تسبیح کلمات تسبیح حق و سلام آمدن مقتصدان رسول الله
ماکانان بزرگ کرده ایم و حرامیم بنابر ارکان کتاب نموده ایم بهتر اعتقاد و پاره استغفار بر چه کوشیم
بجواب این گفتگوست که اینانی نامید از غیبت نبوت بازگشته اند و از آن آیه نازل شده
که چنین نوسان نگذاران که بود عاقبت حق و رسالت تو حقیقت و آن کرده اند بسوی تو آید
بر این سلام گوئی که شایسته است بپندار دنیا و دلت در بعضی قطعه سلام علیکم و بگویند از سلام
بر این سلام علی نفسه الرحمن انظر حال منکم سعه بجهاد قیمه تا خبر بعد و اصله فانه
غفیر و رحیم مضمون این آیه است غیبت شفاست بدینان کناه را و شفا بر این میسر است یعنی توبه
و توبه کند که از در توبه شرفی بهتر از استغفار نیست
از روزی که اصل بار را چاره خیزانهای از نیست که از تفسیر الواجب استحقاق الکلام
و بیان استغفار اگر چه سابق بر این هم ایامی با و رفت گفتن بفرمانی از الله بایان توبه و ادا آن
در موقع مخصوص خوبه تفسیر در کتب خود ایم که در اینجا همین قدر که مناسب حال بود گفتار کرده ام که هر چه
جزئی و عمومی و تعدادی در معانی بسیار در کتب خود و در هر باب و علم آن بود خواهد که در حق و حق
یوشان این موقع فیله همان قابل تعلیم و تکرار از سایر حیوانات نیست انشی

[illegible]

۹
روایت قاضی علی
میرزا فرخ
تایمان بن فاضل
رازی در این حدیث
مجموع

بیان حیوانات که در قیام به پیش میروند

[illegible]

بِأَوَّلِ الْأَرْبَعِ

ذَكَرَ طِبَّانُ فَرْجٍ وَشِفَاعَةُ

بُرَايِ امَّتٍ وَأَبْغَلُو نَبْدَ الْكَلْبِ

احوال ارضیه
ذکر طبقات و فرخ و شفاعت سواد
برای امت و اهل تعلی بنده
نعت که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از هر چه بر او می رسد شکر می فرماید و چون دانند و تمام از این کتاب
بسیار می رسد گفت یارب الله اینست که در کتب ما فرخ از طبقات و حکایت اشی فرخ و با جوار این کتاب
و جوار بر کتب دیگر نیست ای بار رحمت افروخ چیست گفت یارب الله که اگر معنای سوزن نبارید که اش فرخ بر نیا
آورد و بود و گوهرهای عالم که در او دنیا خراب کرد و فرخ هفت طبقه است
از طبقه تا طبقه که هفت نیز ساله را که از رسیدم در طبقه یکا کند گفت در طبقه چهارمین بار دنیا و ساقان
از روی نیا کند و نام از طبقه تا نام از طبقه هم شمر کند و نام از طبقه هم و در طبقه سیم تر ساقا و نام از طبقه
و در طبقه چهارم اش پستان و زمره ایل لعین و نام آن لطیف و در طبقه پنجم جیو بود و نام آن حلیم است
و در طبقه ششم آفتاب پستان و ماه پستان و دستار پستان و نام آن سیمرا و چون
در طبقه هفتم رسید جزیره فانی شد گفت من بر سینه طبقه هفتم کاینده نام از طبقه
پرس که گویم حکایت گوئی که چه پدید گفت که کاینده است تو چنین گفت ای نرسانید بروی
پس فرمود ای نرسان که در کتب ما فرخ از طبقات و حکایت اشی فرخ و با جوار این کتاب
بسیار می رسد گفت یارب الله اینست که در کتب ما فرخ از طبقات و حکایت اشی فرخ و با جوار این کتاب
و جوار بر کتب دیگر نیست ای بار رحمت افروخ چیست گفت یارب الله که اگر معنای سوزن نبارید که اش فرخ بر نیا
آورد و بود و گوهرهای عالم که در او دنیا خراب کرد و فرخ هفت طبقه است
از طبقه تا طبقه که هفت نیز ساله را که از رسیدم در طبقه یکا کند گفت در طبقه چهارمین بار دنیا و ساقان
از روی نیا کند و نام از طبقه تا نام از طبقه هم شمر کند و نام از طبقه هم و در طبقه سیم تر ساقا و نام از طبقه
و در طبقه چهارم اش پستان و زمره ایل لعین و نام آن لطیف و در طبقه پنجم جیو بود و نام آن حلیم است
و در طبقه ششم آفتاب پستان و ماه پستان و دستار پستان و نام آن سیمرا و چون
در طبقه هفتم رسید جزیره فانی شد گفت من بر سینه طبقه هفتم کاینده نام از طبقه
پرس که گویم حکایت گوئی که چه پدید گفت که کاینده است تو چنین گفت ای نرسانید بروی

منهم ومنهم من قبله من ادى بارئته ثم اقام على بارئته انفعه الله والى من ادى بارئته
والنعم والكره فيك ما شاء الله ان يكتب ثم يولى رضى الله فقل الله تعالى
اليس اعلمت به هؤلاء وما يشق عليك قل بل ان ادم ما عهد له فقل لا اى
لا يكون اشد عليك ولا يزلوا يدعون الله حتى يبعث الله قدامه ما احبك الله تعالى
منه والادخل الجنة فان دخلها فلا تقبل عنه فقبل الله ربى من حواء الله ربى من قبله
من كادوا الكاذب وفيه اخذوا له مثل الدنيا وشقوا لها ان الله لا يشترط افعال
الدنيا في فعله انفعهم من افعالهم وان الملك وقال لعقلائك ومنهم من يهتكم
حتى مددت ارجله قال فكان من اذى اهل الجنة من اذى كذا ومنهم من سلمته

معزله و غیره و میزان و صراط و غیره

وهر کي گودم مانه دت آزان سي کوشن مایه که خود را بآن نور برساند و از آنرا که کند و بهر پوچرخ سعادت
و معرفت فایده کارد چو **ع** بهر کسی آن نور دو وقت کار کشت **ه** آبا با حق تعالی رکن و فعل الله کشتن بسیار
سعادت و نکات بهتر است از کشتن بهشت سعادت و هدایت کار کشتن علی اکبر سینا مقبلا نور آزان
سفر مایه بلین کسب پند **و** فال ایضا و تشبه اجرام با کافرا کسبون **و** فال ایضا و تقصیرها کسب
رهین **و** فال ایضا و علل الحاد فتنه فرس و فعلها **و** فال ایضا بلا الاذن علی فضله **بصره**
در واقع آدمی بخود و غیره از بصیرت یا غیبه که نیست بحال و احوال خود و گواه بر او ال و افاض خود و در بصیرت
خود و غیره و غیره نشود **س** بیان فضل عقل و قبح جهل **د** و غیاثی **ال**
دعوت

کرون
احمد خور - آدم
برین قصه و سایر
و بی طرفی مقت

[illegible]

ط
في احاديث العبد وبيان خلقه
وبالاعمال والاعتقاد واختلاف
في عمدة ونصحة

[illegible]

ويعتبر ملوك كرسنه **رابع** وقت بيان كنه المروقين **سادس** بايده مينار و دانمرد بر سر نه با كنه
چشم بسته بر سر نه **هفتم** بر كشته همه و بطن و كنه **هشتم** و نكته خسته عاده و مود مود به برادر كز
سعادت و هيات حسن فائده خمرت خواجهم علاء الدين فروده و داهجت با هم نه بايه از دوا و عقيب عادات
و انهم فرمود اندك كه بنابر اين عادت عرس زنت ملوك است بلكه نكته جمهور شايخ واجب و در محمول
آييني فرموده اند كه در اين راه بركه بقتل داده بهر كس تحقيق رسد چنانكه خمرت خواجهم بركه
به اعتقاد خواجهم كرده و در هر عقيده بيان كند كه اكون عقيده داران تحقيق انجا ميده انتهى

فصل في تعريف العقل على اختلاف فيه و بيان

النفس و النفس والنظر و الإدراك و العلم و العنيد

و انهم و اقسامه و السهو و الغفلة

و النسيان و ما يناسب

بذلك الباب

العلم

[illegible]

لأنه منبهة والمترادف العلم في معنى معرفة الخواص التي هي من غير العلم ومن غير الفكر والادراك حيث
لا أدركها بنفس العلم لا بالعلم الآخر

قول العزالي رحمه الله في كتاب الاجزاء في بيان
العقل وشرفه وخفيته واقسامه اربعة
واخلاف العلماء في حد العقل
بيان تفاوت التعريف

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

٩
فاليام
بمنه
اولو
في الاله
اولو
ولو
الفر
بين
الوا
دافع
منه

[illegible][illegible]

بيان اقسام اعمال ادنى بحسب جملة و شريعتا و حديثا

عزیز رسول

ما در گفتن پیش از این از این لغو اوار و راکه خدا گویم احمد و محمد و دیگر باجگذار و آینه زانسان چه نسبت **مباحی**
 ماهر چه نسبت خدا و راکه اید **۱۰** ما را از این به دنیا می گوید اید **۱۱** اکر اید خود و هر کون **۱۲** و اینجا که اید اید **۱۳** اکر اید **۱۴**
بیان اعمال موقوف بر نیت باشد و اختیار عملی که مستحبی
۱۵

وقساد جسم بصلاح وفساد

عنه ابو الزبير بن عزمه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرء ما نوى
فمن كان حسنة الى الدنيا يصيبها او امرئ شرف بها فحسبه الى ما هو امرئ البر رواه البخاري
عن عبد الرحمن
عنه القاسم بن سعد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اجمع بين خلفه بين امه اربعين نبيا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شروع در کار نماید و از این قبیل مثال منقول است بسیار است

انجام در مجموع پس از آن

والله اعلم
بما فيه
الدين ولا على الخلق
حرج اليه

[illegible][illegible]

و در هیچ خطرات و عوارض مقامات و در هیچ حالتی که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
ایضا که از روی غرض باشد که گفته که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
چون دشمن بلا اطلاع نیست و در وقت که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
چون دشمن بلا اطلاع نیست و در وقت که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
کند و در هر یک از اینها که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
آیا باطل است ایضا که در وقت که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
برابر از این نیست که خود خود را از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
الایضا که ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
ایضا که ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
نخستین ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
هر که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
فردا در صورتی که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
بزرگ کنند ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
در وقت که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود
برضاد و مردارای از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود ایضا که از راه جابجایی یا غیره نخواهد بود

[illegible]

[illegible]

تمود و نیز که از این دو سورت از یکجا فقط در این قصه میسر است به سوره مرتبه آخر از خود نویسنده است
و بطور آنکه در اضرار است تخمین است لیکن فی الحقیقه خبر است عطا اندود و نیز به است بر از باب و دود
سرا به است آبنا و نیز است نه از سراسل ادیس هر خراب و آبتر معادله و آبنا خود با اینهمه کند
از هر یک که بود بر ذیله او دوا و نیز سورت کفاری او بخیر و بخود هر که کتب بر او بخیر است
یا غفار است بری تمام شد هر که کجاست و فی الحقیقه است بر کفایت او که سر و کفایت
علیه السلام و معلوم فرموده است حال دنیا را که اکثر آن افاضت احدیها بسطت ^{خبر}
پس هر که دنیا را در نظر است آخرت از وی در خط است پس با ناپار از آخرت بدین باشد آغازنا ^{الله}
مبعوت و آید که از عتبه و عتبه اهلها ای فرزند هیچ مدام که دنیا جیت آنچه است
از حق با نداد و پس ازین روزگار و مال و بقاء و دوا و هو و عی و مال با لایستی میسر است
علو که با نداد که کار ناید هم از دنیا اگر چه می نویسم بود فاعل علی الصلاة والسلام
علامه اعراضه تعالی العبد اشغاله بالاجنبیه **بیت** هر چه عرض می فرمایم آن است
که خوشنود بود و با نداد که آن است و آنکه گفته اند علم نجوم از برای معرفت حضرت بلکه باین
معنی است که علم نجوم از برای معرفت اوقات است بسیاری از اینها به سوره از علم نجوم
خبر نماند و اوقات صلا را به از علم نجوم شناسایی بر این معنی است و چنانکه در تفسیر علی
معلق حساب و مانند اینها که انچه در بعضی علوم شرح داده و کار نمانده اند و از مجاد بسیار

فردا نیز از نعمت خسارت و حرمت هیچ دست نخواهد آمد
 و حق را بر سر جوانی و آداب عبادت
 جوانان است که این وقت غرض و شرف را از دست ندهد که در وقت دیگران نقد وقت یکی از
 نعمات است و وقت غنیمت شمرند چه که او را زمان برای بیکه نفسی می گذارند که با غنیمت را
 بطرف دیگر نیندازند و اگر گذارند قیمت و وقتش نیز خود را در گذارند یعنی نصف بهیسی بخاک
 کار نخواهد کردن بلکه کجکند که بهای بیعت و وقت و توانا نیست و موجود والدین که اینهم
 از نعمات و انعامات است حق است که بویست از غنیمت و حقش را از کسی قطع است
 کما فرمود است زمان قوت و طاعتی بگذرد کار در را بر او باید از دست و زنده بر قوت باید
 کشید قال علی السلام هکذا الموعون افلا یفکرون و بر او باشد سرفه افکند که بداند
 آنکه میگوید ما امر را این که نیکم و فراموش کرد که ای کمال است و زار و زاری از او اندازد و روز
 با حق است پیران این سخن و با سعادت است چنانکه یکی نی فقره متعجب و خسارت باشد
 در این وقت شغوف جویم که زمان است بسیار دشمنان این وقت از نفس شیطانی اند که در آخر آفتاب
 اعتبار است که در وقت عدم است و آری آنها صفا صفا غافل از آفتاب است در توره بهای یکی
 بسیار که گذارند در وقت استلای اعلام آفتاب شمرست اندک در دویم عجب بسیار بیکه و زمان می رود
 و در وقت امن از شر اعلام این تمام آفتاب نماند ای زمانه خود را از غفلت این که غفلت و
 موجود است که در بزرگ و دولت خلعت است نه بود خود را از غفلت و غفلت شرط نیست

[illegible]

چه از درون دل و درونی به عالم ملکوت که از آن روزگار اینی شکار کرد و در وی هیچ شبهه نماند
و کسی با کمال به او شکست نمود و او را چنین نام به سعادت و شقاوت آفرید امید به این طریق تعلیم و تماشای
بیکدیگر بود و بدست و شامه و آنچه که بطلب ریاضت و مجاهدت و غیره می نمود و آن را که اسباب اجتهاد و درو و پیرایه
و چون بسیار جزای و پیرایه از آن چنین بشمارید و معلوم شد که روح او را سعادت و شقاوت به یسوعادت
و منور و ملوک و دربار سعادت و محبت و جبار و غنی تر به قاضی شقاوت و دانی علی است
بنیاد خیز و غنی تر شد و آنجا که علمای که از این نازل یافتند **ع** غافلانه از آن که در میان
بیکدیگر از این سخن گفتند و هم در آن ایام قیامت و فریاد که با هم در روز و منور آفرید
و با جباران غنی و غنی و بسیار نیز که می مانند و از آن که درین قصص طریق علم و دانش و تعلیم و تماشای

برائے زینت

فصل في
 بيان شفاقة روح تقية **ع** افعاله وادوات علمه وادوات
 تكميله وادوات استقامه وادوات
 ترويضه وادوات تفرغ كماله

روح كذا لا يتعاضد وادواته
 لا تتكامل وادواته لا تتكامل

[illegible][illegible][illegible][illegible]

وَمَا يَتَعَلَّقُ بِذَلِكَ الْمَعْنَى

قال اهل المعرفة في بيان معنى عرف نفسه فقد عرف الله وفلا والله ان العباد ان العبد

و در اینست که در
مقام اولی که در آن
مقام دوم که در آن
مقام سوم که در آن
مقام چهارم که در آن
مقام پنجم که در آن
مقام ششم که در آن
مقام هفتم که در آن
مقام هشتم که در آن
مقام نهم که در آن
مقام دهم که در آن
مقام یازدهم که در آن
مقام بیستم که در آن

وأيضا قد قالوا لا ينبغي أن يكون ذلك...
والله أعلم بالصواب...
فصل في من يحضر للبيت من الملائكة وغيرهم
وما يراه المخلص وما يقال له
وما يلبس من اللباس ويندبه
الكلاب وما ينادي به

فما لا ينبغي أن يكون ذلك...
والله أعلم بالصواب...
فصل في من يحضر للبيت من الملائكة وغيرهم
وما يراه المخلص وما يقال له
وما يلبس من اللباس ويندبه
الكلاب وما ينادي به

فصل في من يحضر للبيت من الملائكة وغيرهم
وما يراه المخلص وما يقال له
وما يلبس من اللباس ويندبه
الكلاب وما ينادي به

فصل في من يحضر للبيت من الملائكة وغيرهم
وما يراه المخلص وما يقال له
وما يلبس من اللباس ويندبه
الكلاب وما ينادي به

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

رفع المناقبتين الأيات ولشامة
الميت في قبره وسبب لتخص
بصره حال النزاع

فَالْأَفْزَلِيُّ لَا يَنْتَهِ بِهِنَّ قَوْلُهُمَا مُشْرِفًا مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ وَقَوْلُهُمَا نَفْسُهُ رُسُلًا
وَقَوْلُهُمَا تَابِعُوا هَامَ الْمَلَائِكَةِ وَقَوْلُهُمَا إِنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ الْإِنْسَانَ لَكُلِّ الْأَنْفُسِ لَكُلِّ الْأَنْفُسِ
أَوَّلًا الْبَاشِرُ لِنَفْسِهِ وَالْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ هُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ لَا يَمُوتُ مَا يُخَذُّونَ مِنْ حِجَابِهَا مِنَ الْمَوْتِ
قَاتِلِينَ هُمْ وَمَعَ الْجَنِّ وَالْوَحْشِ لَا يَدْرُونَ مَا فِي الْأَعْيُنِ وَالْغَائِبَةِ وَقَوْلُهُمَا الْكَلْبِيُّ نَفْسُهُ مَلَائِكَةُ
ثُمَّ يَكُونُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَوْصَاءً وَأَوْلِيَاءُ مِنَ الْعَذَابِ وَأَمَّا الْخِلَافُ فَخَصَّ مَلَائِكَةُ الْمَوْتِ بِالْأَنْبِيَاءِ
وَالْمَوْتُ وَكَانُوا فَوَاضِحًا لِمَا تُخْزِيهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَمْ يَلِدْهُمْ وَهُمْ مُسْكِبُونَ سُبْحَانَ مَا ارْتَدَا أَوْ
فَانْفَرَجَ عَنْ سُلْطَانِ أَرْوَاحِهِمْ وَكُلُّهُمْ أَتَى أَوَّلًا بِأَنْبَاشِهِ مِنَ الْمَوْتِ عِنْدَ الْوَفَاةِ ثُمَّ رُفِعَ
وَيُنْفَعُ بِهِنَّ وَأَمَّا أَنْبَاشُهُ مِنَ الْمَوْتِ فَخَبْرَةٌ أَوْ بَعْدُ الْأَنْبَاشِ بِمَا أَوْصَاهُ اللَّهُ بِالنَّبِيِّ
قَوْلُهُمْ فَيَوْمَئِذٍ نُمْ نَقِيرُهُمْ إِنَّهُمْ فِي سَعْيِكَ الْوَجْهَانِ وَصَدَقَ شَهِدُكَ وَاسْتَجَابَ لَكَ
اسْتَعْلَاكَ أَعَبَ عَنْهُمْ مَا لَازِمًا أَرَادَهُمْ فَيُفْعِلُ مِنَ الْمَوْتِ أَوْجَالَ الْمَلَائِكَةِ
فَقَوْلُهُمَا نَفْسُهُ

فایده

[illegible]

أمره تعالى السلام فأجابوا له في بعضهم ومنه قال تعالى في بعض السلا فاجب
لهذا في فاجب في بعضهم ومنه قال تعالى في بعض السلا فاجب
النجس بن العيف فاجب من عن الله تعالى في بعض السلا فاجب
سليم عليه يقول السلام عليك يا أمي فاجب من عن الله تعالى في بعض السلا فاجب
والله أكبر وأباهة قاله فاجب من عن الله تعالى في بعض السلا فاجب
عما جريته أنه قاله فاجب من عن الله تعالى في بعض السلا فاجب
قال له لا حين شعرت نفسي

[illegible]

وحاشا لكم عليكم يا منصف العباد رجاء الغفلة عليكم يا مومنين وامعوا و عظما انتم
فما اربن فكان ان الفرح عا اشد هذه الآيات واو ان تكتب عليكم
يا ابن بري ما البعض خافوا فخطبة النبوة اليهم الليل
و بعض طاعة فيها فرحوا والف ذلك العماد للفل
الفرح لبن فيها طاعة ماكان منه في زمان الاول
الفرح لبن فيها طاعة

[illegible][illegible][illegible][illegible]

فصل في طول الحجاب في جماعة الله

والنوع من الموت

وجواز الخوف

الفئة

اشبه ذلك

ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...

رسول الله صلى الله عليه وسلم...
فان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...

بيان في هذا الموضوع

بليغ في فضله...
فان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...

في رواية...
فان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...

فصل في الذنوب

فان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...
ان يخرج احد المذنبين من الجماعة...
في شح الصدقة...

الإنسان

ی

2

في العهد

فصل

2

پونہ ماقد

10

321.

۱۰۰

U

一

فصل

فصل
در بیان تاریخ
تألیف
و تدوین

ملك يدخل القبر

اودینغز

فصل في بيان ما لا بد من معرفته في معرفة الله تعالى

روح عبد باض جلالها

حاجتہ کی

چند سال اول کواد اجاره
تا از خاک کجی که رفتن وی خواب و بخت بر سر مدار و از خط که داده وجود دارد میرزا و کس از اسب
و خطه منقطع شود و در اینجا که اسیر شود چنانچه که می نماید که هزار از این اوزیم و عیبا افسانه
و در این بار نیز بعد از آنکه نامه ای خوانی و از این پرتو آرد بر بار کجی که حساب بود
و همین فردوسی را در این خطه نام و مطلب غنچه و در همین آن صانع آب و خاک و درین سر آمد
ایمان که از آرد

چونکه نامی که حقیقت روح آدمی را ثابت بدارد خود را قابل و در مقام ذات خود محال نامیده است
متشکلات معنی هرگز نپذیرد که آن فرضی است که به قطع قطع و روح اوست از قابل و معنی خشنه
و بعد و معادله است که او را به از منی در وجه او نپذیرد که است که او را قابل و معنی نامیده است

[illegible]

همه را حق و حق را تحقیق کرد و آموخت که کار او داده بود و عیوبش برادرش کرد حق باشد امری نصیحتی را از او
ای که شایسته خبر در دنیا نباشد این چو این که گفت که این سخن من و محفل است درست است او که این
باین سخن نوازند از شما سخن از رسولان عاقلانند و این سخن را درست است و در این سخن از رسولان عاقلانند
و این سخن را درست است که در حق که در آن آمده از کارگاه بدین این بحال ابراهیم را درست است
و اگر این این از رسولان عاقلان این و این سخن از این نبی حق که در این سخن این در حق رسیده
بگویند که این حق که بعضی فکر کرده اند کرد و بنظر دیگر این سخن را درست است که هر که هیچ را در حق
و صفات تو بخواهد و این سخن را که در حق است تو بخواهد تا از صفات او کرد و تو که بخواهی
از خود و برادر خود که تو بخواهد و این سخن را که از خود و برادر تو بخواهد تو بخواهد
و بخواهد و در کار او که تو بخواهد تو بخواهد که این را تو بخواهد و این را تو بخواهد
مذوق شده اعدا چه روح چو این این که از او را اعدا از هر چه که چون پندیده بود و خود می
را در پندیده اعدا با تحقیق ذات این را که خود بخود برادر رسولان این بحال که در آن سخن
پس بخود را این را که از او را اعدا از هر چه که چون پندیده بود و خود می
که در کار او که تو بخواهد تو بخواهد که این را تو بخواهد و این را تو بخواهد
مذوق شده اعدا چه روح چو این این که از او را اعدا از هر چه که چون پندیده بود و خود می
را در پندیده اعدا با تحقیق ذات این را که خود بخود برادر رسولان این بحال که در آن سخن

[illegible][illegible]

[illegible]

ع
مجلس بود ایستادند و گفتند
آمین این دعا را بخواند که مستقیم
رافتن در راه خود می باشد
گرفتن راهی بود خانی درین
روز به چشم او چون سال است
که از زندان آزادان
صح

از آنقدر آن سادات چنانکه بر آن بنا و جمل و غفلت بود که از اینجانب رده شد که نسبت صحت و کمال
و بعد و مجامع و نیز از اینها کرده شد و در اینها از اینها و در آنکه از اینها و در آنکه از اینها و در آنکه از اینها
آینه که بر اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها
که از اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها
و در شرح احوال طالبان جنان و طالبان
رحمن و بیایان معنی آهنگ و آهنگ
و عاصی الحاکم آهنگ و آهنگ
آن با سقامت
میفرماید
فلا تضاهوه غشرا للفقاهین الخ الرحمن و هذا الکفر یمنه حاسنیکه و ان باشند بر اینها
بهشت و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها
بهشت و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها و در اینها

[illegible]

أَصِيبْ وَصَبْرُ فَلَهُ ثَوَابَانِ
وَخَيْرُ مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ قَعَبَةٍ
مُصِيبَةٍ أَوْ أَكْفَرُ اللَّهُ تَعَالَى
بِهَذَا خَطَايَا لَا وَدُنُوبَهُ
وَمَا يَنْسَبُ وَيُشْعَلُ
بِذَلِكَ الْبَابُ

[illegible]

١٠
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠
٢٠١
٢٠٢
٢٠٣
٢٠٤
٢٠٥
٢٠٦
٢٠٧
٢٠٨
٢٠٩
٢١٠
٢١١
٢١٢
٢١٣
٢١٤
٢١٥
٢١٦
٢١٧
٢١٨
٢١٩
٢٢٠
٢٢١
٢٢٢
٢٢٣
٢٢٤
٢٢٥
٢٢٦
٢٢٧
٢٢٨
٢٢٩
٢٣٠
٢٣١
٢٣٢
٢٣٣
٢٣٤
٢٣٥
٢٣٦
٢٣٧
٢٣٨
٢٣٩
٢٤٠
٢٤١
٢٤٢
٢٤٣
٢٤٤
٢٤٥
٢٤٦
٢٤٧
٢٤٨
٢٤٩
٢٥٠
٢٥١
٢٥٢
٢٥٣
٢٥٤
٢٥٥
٢٥٦
٢٥٧
٢٥٨
٢٥٩
٢٦٠
٢٦١
٢٦٢
٢٦٣
٢٦٤
٢٦٥
٢٦٦
٢٦٧
٢٦٨
٢٦٩
٢٧٠
٢٧١
٢٧٢
٢٧٣
٢٧٤
٢٧٥
٢٧٦
٢٧٧
٢٧٨
٢٧٩
٢٨٠
٢٨١
٢٨٢
٢٨٣
٢٨٤
٢٨٥
٢٨٦
٢٨٧
٢٨٨
٢٨٩
٢٩٠
٢٩١
٢٩٢
٢٩٣
٢٩٤
٢٩٥
٢٩٦
٢٩٧
٢٩٨
٢٩٩
٣٠٠
٣٠١
٣٠٢
٣٠٣
٣٠٤
٣٠٥
٣٠٦
٣٠٧
٣٠٨
٣٠٩
٣١٠
٣١١
٣١٢
٣١٣
٣١٤
٣١٥
٣١٦
٣١٧
٣١٨
٣١٩
٣٢٠
٣٢١
٣٢٢
٣٢٣
٣٢٤
٣٢٥
٣٢٦
٣٢٧
٣٢٨
٣٢٩
٣٣٠
٣٣١
٣٣٢
٣٣٣
٣٣٤
٣٣٥
٣٣٦
٣٣٧
٣٣٨
٣٣٩
٣٤٠
٣٤١
٣٤٢
٣٤٣
٣٤٤
٣٤٥
٣٤٦
٣٤٧
٣٤٨
٣٤٩
٣٥٠
٣٥١
٣٥٢
٣٥٣
٣٥٤
٣٥٥
٣٥٦
٣٥٧
٣٥٨
٣٥٩
٣٦٠
٣٦١
٣٦٢
٣٦٣
٣٦٤
٣٦٥
٣٦٦
٣٦٧
٣٦٨
٣٦٩
٣٧٠
٣٧١
٣٧٢
٣٧٣
٣٧٤
٣٧٥
٣٧٦
٣٧٧
٣٧٨
٣٧٩
٣٨٠
٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨٤
٣٨٥
٣٨٦
٣٨٧
٣٨٨
٣٨٩
٣٩٠
٣٩١
٣٩٢
٣٩٣
٣٩٤
٣٩٥
٣٩٦
٣٩٧
٣٩٨
٣٩٩
٤٠٠
٤٠١
٤٠٢
٤٠٣
٤٠٤
٤٠٥
٤٠٦
٤٠٧
٤٠٨
٤٠٩
٤١٠
٤١١
٤١٢
٤١٣
٤١٤
٤١٥
٤١٦
٤١٧
٤١٨
٤١٩
٤٢٠
٤٢١
٤٢٢
٤٢٣
٤٢٤
٤٢٥
٤٢٦
٤٢٧
٤٢٨
٤٢٩
٤٣٠
٤٣١
٤٣٢
٤٣٣
٤٣٤
٤٣٥
٤٣٦
٤٣٧
٤٣٨
٤٣٩
٤٤٠
٤٤١
٤٤٢
٤٤٣
٤٤٤
٤٤٥
٤٤٦
٤٤٧
٤٤٨
٤٤٩
٤٥٠
٤٥١
٤٥٢
٤٥٣
٤٥٤
٤٥٥
٤٥٦
٤٥٧
٤٥٨
٤٥٩
٤٦٠
٤٦١
٤٦٢
٤٦٣
٤٦٤
٤٦٥
٤٦٦
٤٦٧
٤٦٨
٤٦٩
٤٧٠
٤٧١
٤٧٢
٤٧٣
٤٧٤
٤٧٥
٤٧٦
٤٧٧
٤٧٨
٤٧٩
٤٨٠
٤٨١
٤٨٢
٤٨٣
٤٨٤
٤٨٥
٤٨٦
٤٨٧
٤٨٨
٤٨٩
٤٩٠
٤٩١
٤٩٢
٤٩٣
٤٩٤
٤٩٥
٤٩٦
٤٩٧
٤٩٨
٤٩٩
٥٠٠
٥٠١
٥٠٢
٥٠٣
٥٠٤
٥٠٥
٥٠٦
٥٠٧
٥٠٨
٥٠٩
٥١٠
٥١١
٥١٢
٥١٣
٥١٤
٥١٥
٥١٦
٥١٧
٥١٨
٥١٩
٥٢٠
٥٢١
٥٢٢
٥٢٣
٥٢٤
٥٢٥
٥٢٦
٥٢٧
٥٢٨
٥٢٩
٥٣٠
٥٣١
٥٣٢
٥٣٣
٥٣٤
٥٣٥
٥٣٦
٥٣٧
٥٣٨
٥٣٩
٥٤٠
٥٤١
٥٤٢
٥٤٣
٥٤٤
٥٤٥
٥٤٦
٥٤٧
٥٤٨
٥٤٩
٥٥٠
٥٥١
٥٥٢
٥٥٣
٥٥٤
٥٥٥
٥٥٦
٥٥٧
٥٥٨
٥٥٩
٥٦٠
٥٦١
٥٦٢
٥٦٣
٥٦٤
٥٦٥
٥٦٦
٥٦٧
٥٦٨
٥٦٩
٥٧٠
٥٧١
٥٧٢
٥٧٣
٥٧٤
٥٧٥
٥٧٦
٥٧٧
٥٧٨
٥٧٩
٥٨٠
٥٨١
٥٨٢
٥٨٣
٥٨٤
٥٨٥
٥٨٦
٥٨٧
٥٨٨
٥٨٩
٥٩٠
٥٩١
٥٩٢
٥٩٣
٥٩٤
٥٩٥
٥٩٦
٥٩٧
٥٩٨
٥٩٩
٦٠٠
٦٠١
٦٠٢
٦٠٣
٦٠٤
٦٠٥
٦٠٦
٦٠٧
٦٠٨
٦٠٩
٦١٠
٦١١
٦١٢
٦١٣
٦١٤
٦١٥
٦١٦
٦١٧
٦١٨
٦١٩
٦٢٠
٦٢١
٦٢٢
٦٢٣
٦٢٤
٦٢٥
٦٢٦
٦٢٧
٦٢٨
٦٢٩
٦٣٠
٦٣١
٦٣٢
٦٣٣
٦٣٤

[illegible]

کویا بارت مخصوصی نمرزنده باشد و لیکن امام نوادی و اکثر علمای اسلام فرموده که در کتب
چهار بار در زمین بغیر از بار و زمین رود گوید اعظم الله اجرک و غفر لک حسن
ط غفر الله و سلم و تعزیه کا فر مانند دینی و نصاری که طبع الحامد گوید اعظم الله اجرک
و صلوات و خلعت علیک یا گوید بدل الله مصیبتک بالخیر و عازرت
کا فر بغیر از اسلام آمد و این نیز در تعزیه مسلم گوید غفر الله لک حسن
عناک انما نقره عرب و مرتد و اهل بدعت و ضلال کا مانند رخصه و طاعت و شکر
این ن بهیچ وجه روایت نشده غایب از آئینا هیچ حال جای نبود استی
و تعزیه بر سر و کلاه و پیغام و روایت تفصیح
فیروز آبادی گوید در کتابت پیغم آورده که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم عادت بود
که از برای تهنیت پیغم می نمود و مجلس مخصوصی بفتح می نمود آن نموده و تهنیت می نمود
تبر بر سر قمره و دیگران و این مجموع عادت است و عادت بود که اهل مصیبت برای مردم
طبعی تهنیت نمایند بگوشت و میوه و دیگران از این میوه نمود و از برای اهل مصیبت
طعام می فرستند چه در زائچان اهل مصیبت کا فر است و جعفر را بلند نکردی و در آن
بنای آموختن و رخت و این آن نکردی و قید و عادت ساختی چنانچه
بدعت و کرده و مخالف طریقه سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم باشد

امام و راطه دین

آثار اعراض مجربه مثبت رسيد كه گشت است براي مريزانيت الطعام و اتفاق است
 بخنده و دفعه و الزور و سائر مدونات نفقه بغير بيان كردن
 و احبابهم و مشتبه الطعام لاهل البيت الشيعه مخوفهم و بديهم و قبيحهم الاموالحاح على
 الاكل و محرم نفع الطعام و الزايع و و غيرهم ايضا اتخاذ الطعام و لسا و اتيانها
 كانه اعانته على العصبه و لا يجره و لا يجره
 اتخاذ الطعام اشباع الناس عليه و لا يشترط انهم كالمجوعي في زماننا
 اي راضين صرحت بالبدب و هي تعاد و شارب الميت و الكبار و ضرب بالحد و شارب الجيب
 نفع الشعر و قطعه و شارب مع الزايع و لا فرق ذلك استمر
 فالله اعلم

بيان صدقة اموات

[illegible]

وغيره نقل عن ائمه هدى ع الاطلاع عليه ولا حاسب عليه **وفيه الزين بيان**
 مرويات كحضرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما ينفذ في ربه الا كالمغربي ينفذ
 وصف الحنفية اب او ام او اخ او جد في فناء الحنفية وانما صاحب البصر الدنيا وما فيها
 وان الله تعالى يبدل على اهل البصر دعاء اهل الدارين والبيان وان هدية الاجابة
 لا تصلح للدعاء ولا تستغفار **وفيه خبر مهم كتاب** زكريا على اثار
 وروي ان ابا ركان وروايان زكريا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه ان اكثر ما يوجع
 من ربه حبه يوم الجمعة وانكروا ارباب الصلوة فان الله لا يملك غفر الله له **وفيه دعا**
 غفر الله له مكتوبة اهل البصر نقلها في يوم الغيبة بالروح على كتاب يمينه وشفع فيها
 سبعين من اهل بيته **وفيه من زكريا** رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذا روي زكريا
 من دعاء العارفين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفر الله له وكان له بعد من فيها كانت
وفيه من زكريا الحسن بن محمد بن مفلح كبري بستان رسد بكوني اللهم
 هذه الاجام البالية والعظام العزبة التي خرجت من الدنيا وهي موصلة بان اهل
 عليهم **وفيه من زكريا** ورواها حسان بن عفصة **وفيه بعض روايات** ورواها حسان
 وسلام بن يحيى **وفيه من زكريا** ورواها حسان بن عفصة وسلام بن يحيى
 تستغفرون عنه **وفيه من زكريا** ورواها حسان بن عفصة وسلام بن يحيى
وفيه من زكريا ورواها حسان بن عفصة وسلام بن يحيى

[illegible]

الآن

بدانکه بش قبر برای دفن کردن میتی در آن جایز نیست مگر آنکه از میت مدفن سابق بشاید خاک

18

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

درباری رمان

من القرآن ما ينسب من سنة فلما قرأ فان انتساب الحادي عشر والى كحاشية من قوله التوبة والبركة والى قوله لا تفرحوا به
فجعل القرآن لا يقطع له العترة وان كان كذا لثب بعدا على قوله العترة وان كان له بعد فخاب ولا ان اليه
الدفن الا يعجب وخباب العترة لثب علام يا ابا انشا الله تعالى العجايا انتقموا واعلموا انهم
وداراب الامامية في رواية صحيح آدوره كونه في قبره ودر آتوب كورستان تبعه برون في نيزت ودر كفت
السلام عليكم وادعوا من المؤمنين وانما كما في قوله عن غدا مخلصون وانما انشا الله عليكم الله الحفظ والبركة
اغفر لاهل قبعة العقيدة ودر كتاب الزبيري رواية عقيدة آدوره كونه في قبره كجا نبقيع آدمي وكنتم
السلام عليكم وادعوا من المؤمنين انتم انما نزلنا وانما انما الحفظ اللهم لا تخفنا احشوا ولا تفضلنا بعدكم
وهو في صحيح مسلم رواية عقيدة آدوره كونه في قبره كجا نبقيع آدمي وكنتم
بيرون روم ودر كونه كوني السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين ورحم الله المسكين
منها والمشاخرين وانما انشا الله عليكم الله الحفظ ونبين في صحيح مسلم رواية بريد آدوره
كونه في قبره وادعوا صاحب نور كونه في قبره كورستان برون ودر كونه اسلام عليكم اهل الديار من
المؤمنين والمسلمين وانما انشا الله عليكم الله الحفظ اسئل الله لداوكم العافية انتم انما نزلنا
من كذا نبقيع ودر آتوب كونه في قبره كورستان برون ودر كونه اسلام عليكم اهل الديار من
المؤمنين والمسلمين وانما انشا الله عليكم الله الحفظ اسئل الله لداوكم العافية انتم انما نزلنا
من كذا نبقيع ودر آتوب كونه في قبره كورستان برون ودر كونه اسلام عليكم اهل الديار من
المؤمنين والمسلمين وانما انشا الله عليكم الله الحفظ اسئل الله لداوكم العافية انتم انما نزلنا

[illegible]

فيل على قوله في تقسيم العبر في الدنيا

ادعاش الفتيان عاما فيصف العبر فقهه الالبالي
فصفه لصفه بغيره بغيره لصفه بغيره بغيره
مثلث لصفه بغيره بغيره بغيره بغيره بغيره
والباقى العبر بغيره بغيره بغيره بغيره بغيره

وتمت على هذا المثال
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
كما ثبت في باب من لا يدرى الله من غير
ترتيبها في داره كما ثبت في قوله
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
وتمت على هذا المثال
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره

وذكر في بيان فقر وفضائل ان
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره

بيان فقر وفضائل ان

بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره

وذكر في بيان فقر وفضائل ان
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره

وذكر في بيان فقر وفضائل ان
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره
بما ذكره من جوانبها كما يذكره في آخره

[illegible]

دستور

میگوید زبان شیرین و خوان خوش
 فلک بخت که عالم را برین است
 خان برکش که بر پای است
 در این هستی که بانی نیستی زود
 باید شد بهت و ت خوشنود
 و لافش که باین بر نشند
 بهر بندگیان خستند
 از لاف خيال کاروان کن
 خانستان و مادر لافکن
 بنویسد زمین چون بشکند نسک
 فلک در این بنیوان نشکند
 ز جان کنند کسی جان کی بردگی
 بجهانم و فلک ساقی اسیر می
 باید برده امان می بنوشند
 بر آن گنجه سوی مشرکاه بخوشند
 بسایه که گفتند آهین است
 چون می کنون ز زمین است
 کارنام زمین را باز جوئی
 همه کار زمین بودند کوئی
 جسکه زمین که در خرما شک است
 ندانم این چه درهای هلاک است

وقت جوانی در کت پس جان و جمیع آنست که در این موسم از کار و معالیه آخرت کوتاهی نیاورد و
بر خود احوال صرف و حشرت معنی اند به کار و ادب و ملت کار برگزیده و در جوانی از برای
پیری تخمها کاشته اند در جوانی سرخ کشیده و در پیری کج برشته اند آخرت کمالی و خسارت دنیا
و عجبی در آنست که نه در جوانی و نه در پیری کاری نکرده و عملی نه داشته ذلالت هلاکشان
المبین فطشست از مکره الاله و کار که چون شبل را در عهده وقت در سر پیش تنگی
کرفت خاک کسرت و است و بر سر که در چند باغ و تنواری نمود کسفت تنویر که در نقشه و این چنین گفت
از اهل علم شنیده ام آید و در شغل غایت باین میور که چون شغل غایت و طالب آید باشد تمام و بخوب
پیری از آن تو بگو میور که در پیری هم که دان علیک لعنتی ایچ الدیج بر او پیری در پیری
قد آن انصاف نیندازد اگر چه لعنت از آن است و نه در انصاف او است الطعن شقی قدر این
چید میزند چراغ از آن این است را که است نیست تا بان انصاف قدم آید که در شغل نیندازد
قد در در زمره شناسد قد در جوهری اگر که شایسته ایچ عهده و است منزه که پیری بناید و اگر که
حاجی ماند و که پیری را که بناید و در آنست که که بناید پس بپایر و بپایر باضطراب و تنویر در در آنست
نقشه چه در کسفت و در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ
تا خواند با و که در باغ اگر که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ
با و در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ و در کس که با در باغ
برای ناز و خنده وی حاضر اند و میور نمره لبو جهلست که چه حیرت فرمود عجب با جماعتی

در کمال آهسته آهسته از میان نازکها نیکو کشیده که لا اله الا الله گفت بجای خیر می فرمودند
گفتند چاره چیست نیز از گفتن بیکه گفت سلطان میگوید اینست نمی پذیریم که لا اله الا الله
و نه درشت و نه دشت تعین کرد گفت بنی اندیکسانند مرده آمده است نازده را باید کرد و اند
پس برادر سعی و دقت نمود برادران در نهایت او را بخواب و عرض نمود گفت با سحر و دیو و جادوی
گفت راه ندید گفتند فعلا تو کتبت گفتند ضایع است گفت که ما جسد و شکران را فرستیم و بعد
تا پدر آدم را بگوید و در مخزن رخص می بود در دنیا نظاره میکردم پس سر خود را بکلیه کشید
ازین تنها جاب نوشید و بکلیه خواب جسد فرستاد آدم را باز و با تابویم این جواب السلطه

نکته آخر اینست که در قورقوندی و دیوانه که غایب است

[illegible][illegible]

آمدی چونان خورشید کیمی و لایف کیمی و موادری زدی آبا بکش مختلف ظاهر بود دروش تیره و دروش روشن
می نمود و جفا نداشت عقیده او را بدین که آید کمال از او آنگی که صفای بر از طاعت باطن فرا گیرد و بر کاران طریقت
فرمود که که کساقی نشانه بار است دروش بر تبارش دروش نقش و نگار است نعم باقیست و در شد
صورت ظاهر در او جفاست باطنی را بر تبار از خفاست چون غرض آمد سر پوشیده شد صد جفا از دل باطنی
و در جفاست آمده که علامت منافق است به خیر است آنکه هرگاه سخن با کسی نزنند با شایسته او رخ نمود و دیگر آنکه
هرگاه و عدله بکنند خلاف آن ظاهر بکنند و دیگر آنکه هرگاه او را بدین برانند و برسم امانت و در بعضا بوی بیاید
خیانت و رزد آنتهی در دوران و احار است و کسب و تنیدن با منافقان مذکور و منظور گردیده و در اینجا بقدر
تحتاج تجریدگی آمانت است شمس نموده و در اوست مراد است که محبت فقاو دروش را نشاید قطع باب
معاد است اما که کلمات بر این تعب و موافق در باطن مغرض مخالف است از منافقان می آید
محبت و موافقت وی بگوئی فرزند اینجا با حقیقت محض است که و بعضی الله فقط است که با نانه
بر طایر بصالت کشف شود اگر کسی در این محبت درویش دولتی است پس فایده و تعلیم و توحی
کار هر با فایده و صلاح نیست تحقیق البته باشد که در هر دین زنده و در هر پستی ناسی و در هر پستی
دوستی و در هر غر از غرائی باشد حقیقت انانیت بقای طمس و معصای متع و لباس فاخره و قطع زینت
و زیبائی باید زیرا که وی بهتر از فضائل روحانی و شایسته بانی نیست با خبر خود باشد که
بگویند چنانچه حق تعالی در شمار آن فقیران کاسی کشی نماید که می آید از مرده و حستان خدا و ادلیای

زمان باشد
 اندک از نیکو گفت آینه داران را نه ^{و در هر کس گفت و در هر کس}
 دامن کس نیست این که هرست ^{و در هر کس گفت و در هر کس}
 این آن منورست ^{چون آسمان بزم و خود شید و شری}
~~در هر کس گفت و در هر کس~~
~~در هر کس گفت و در هر کس~~
 بعد حمد الله بحمد الله علی عبادک الذین اصطفی دوست عزیز امیدوارم که
 بیاد ای شریف و محبت فقار سرگرم بشند ^{در این وقت از این بر سر ضایع کرده نامی برده بودند}
 خداوند تو حق و راست تیر بر اثر شرک است زاید آیین ^{چون غنچه بر سرم از کوی کوفت نمی}
 که پروردگار تو حق بیاد تو بر دم ^{مغشوش فی الحقیقه ساحت سید از مارک باغ نیست}
 خاطر را کس از روی نیست ^{بناختی غلبات شوق و کشت و دود و احوال روی}
 والد و دختر نامم که ^{ترسد که عارف سالک بکس گفت و در هر کس گفت و در هر کس}
 از غشوی خود و باران آجا بکشد و کران بخواند ^{فکر کند از ای الله تعالی نام نوده جبهه عالمی غریب از باران}
 و حرارت از نور زودت نقد و کرم ^{یار با برادرش که در باغ است سرگرم زین که کردی خبر خیل}

و حاراتی که از بروز است نقد و قریه
یار این است که هر جا است سر کن ز کمر روی بر خیزد

والتا والطفاها وباللألمحى والجبلين في الزمان
والتا على نخلع والبدل في
والتا على نخلع والبدل في
والتا على نخلع والبدل في

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

و اما علی التوسل الی البلاغ
 و در جمیع احوال که اینهاست و کامله داشت در باب این بر سر پا بود که گویند
 مذکور است در این باب که اینهاست و کامله داشت در باب این بر سر پا بود که گویند
 نیزند که گویند و جمیع اینهاست و کامله داشت در باب این بر سر پا بود که گویند
 و در جمیع احوال که اینهاست و کامله داشت در باب این بر سر پا بود که گویند
 و در جمیع احوال که اینهاست و کامله داشت در باب این بر سر پا بود که گویند

مدرسة ارض

از روی داوری کانیه و بغل کار داوری کنند
 بگویم که تا ما تو این این حالت ~~از روی داوری~~
 خوف بستم نام ~~از روی داوری~~
 که تمام از شکوای هر نام از روی ~~از روی داوری~~
 در آن قوم و این از این دار که این است ~~از روی داوری~~
 بدو و آب نافع ~~از روی داوری~~
 و در یک آن ~~از روی داوری~~
 بگویم که این ~~از روی داوری~~
 نشوند و الله اعلم

بسم الله والحمد لله ان شاء الله
و بعد من این استیلا کرده اید بسیار مرده اید امروز اگر چشم من نبوده است فرمایا بخانید
فرمایا دست حرمت فایده نخواهد کرد خبر شو است ای بوا کوس امروز کار تو از هر کار طاعت
و بخش این استیلا فایده خواهد داشت اگر بپزند و اگر نپزند در آن استیلا است حاجت
کندید به دست و در آن استیلا است حاجت

فما في ذلك من حكمة
 ايمان لمن في الارض حسنة
 وما الايمان الا انزل
 وما الايمان الا انزل

فَقَرَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[illegible]

و تفقیر نیز با جمعی دیگر از فاضلان حضرت این فی دهر ستره همراه این فی بودم چون از دیاب بقیع باران

[illegible]

بر آنکه حضرت امام خدای عز و جل در کتاب اشیا معلوم آورده است که خداوند آنکه در دنیا کلمات را بمبانی اسلام یعنی

[illegible]

۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

معنی لغات و اوراق
بکده و حواصیل
آوردی و دست
نیا شد مع

[illegible]

اما کاو
برای و سبب نیاید تا برسد بشی راس آنوقت یک ربع لازم اندیشی کاو

[illegible]

کوفته که شایسته لازم آید انتهی
توقع دوم

و چنانکه در آن نکات لازم آمد پس در هر چه که شرعاً از احوال و عیوب و غیره مذکور شد
در کتاب مذکور در آن نکات چون بگردید در آنها عشرت پنجگانه کی از علما در کتاب مذکور

دوسرے

[illegible]

سینه ما را که بر روی زمین بر سر اولاد آدم میکشید و علم ازین در اوردت لم یزل با علم نجاشه
 سر بخت آما طری کتب و سراسر راجع را مسود کهم آنچه بحسب شریعت است مانند ادم
 مقبول در کائنات و آنچه بحسب کثرت قرآن و شریعت کائنات برود افاقه و خامه و
 در این زندان سر کشی کند بار خاشاک زمین که مبادا بدود و درازی کشد و الله اعلم بحقیق العلم
 بیان اختلافی فضیلت اخذ
 صدقه و نیکوکاری

[illegible]

بیان وظایف معطی واخذ

18

وظیفه پادشاه و حاکم دایره عدالت و داد و دی و مردم داری آن وظیفه در پیش قهار مملکت
 و در بزمه آن **وظیفه معصی** که هر مضر خدو سالک طریق آخرت
 آنست که بانه اینهمه و در است و وقت و جاه که در میان مشاخرت و سیادت و عیادت است
 از بوی است آینه نگاه و نقد اندر است و بی بداند که حق کارین نکات و صدقه را بروی و در
 آینه در عجب آن امتحان و تری است و معنی آن امتحان آنست که نقد بکنن شهادتین مستلزم
 توحید و شهادت بود و در آنست و در وقت عبودیت که در میان شهادت آنست که با کینه بروی محمود خود
 آورد و در این چیزها است تا نموده با یکی که سر و جان و اموال و ملک و در است و زن و فرزند خود را
 در راه رضای او فدا و ناسا کنی پس لهذا عاشق را یکی از امتحان آید که در دریا زودی از آن
 در راه مطلوب تر باشد و آن چیز غبار و در است چیز دیگر نبود پس اگر بکند از این مطلوب و عجب خود
 محب و مطلوب تر باشد و آن چیز غبار و در است چیز دیگر نبود پس اگر بکند از این مطلوب و عجب خود
 برای رضا و وقت عبودیت خود گذشت و در حقیقت در دعوی شهادت و عبادت و محبت صادق
 القول است و اگر غیر آن بود عشق باز دروغ است پس در این خجسته است که حق کاشی نماید
 آن الله اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الله جابر عنان و ان الله
 این که بر قوم کردید از این آیه امتحان مذکور است تسلط نمایند برسان الله جابر عنان و ان الله
 بر گرفتن است محقق اینها در گرداب حیرت می افتد که غوطه بخور و کام است امتحان
 عاشق صادق بجهاد کرده که در وقت سر و جان با حق قربان نیست و حقش گفته
 سرگشته در راه غریب بود با کراتی است شکی نیست بی کسی که در آن همین جا دارد و بس
 و حق را یکی ادبی

چون بدوئی روی شمع که مشوقه اوست بر سر سجده ای بانی و پشوار بسیار عارفانده بخود راضا
و شایسته کند چکنه بی نواهیمن دارد و بر این تکیاس آجا ندهی و بدو همان
نفسه که ضلای را رسیدند و در این راه بر هم چه در راه است لازم که گفت
ز دعوا هم بکمر شریعت بچند هم آما از خودی بعباس طریقت مجموع آزا باید داد انستی
و از اینجاست که گفت با تو بگویم جمیع این خود را ضا و خفیه فرو خفت بر سر طریقه خود را
بدل و افغانی خود و بی خفیه است بعد از تو رسید که آیا هیچ باقی که تو بی بر اهل طریقه خود
گفت طریقه را نکند تمام هم بچفت با تو گفت آیا هیچ باقی که تو بی بر اهل طریقه خود
گفت ضا و رسول را نکند تمام برای خدا را می آید که گفت خود تو بی بر اهل طریقه خود را نکند تمام
و نه است در این معارف شایسته ای **اخلاف طبقات مردم**
در صدق و ادا و در ختلاف احوال و در ادا و صدقه و در دین

در همین کتاب اجاب آورده و بنابر الاملا انقسم الناس الى ثلاث اقسام
 صدقوا الحق ووافوا به هم وبنفوسهم جميع ما حكمهم
 القسم الاول
 وبنحو الاملا هم كالتبريد وادبوا ولا يتكلمون في الغافل الحكماء وكنز التصوف
 والقادرين الحق القسم الثاني
 اولهم المربون للامانة الحاجات واقضه بآيات واولها انهم يفتقروا بعضهم ولا يقام
 الايمان على تلك الحاجة وبنسبة القسم الثالث وبنحو الاملا هم كالتبريد وادبوا ولا يتكلمون في الغافل الحكماء وكنز التصوف

[illegible]

و چون عبادات با عبادیه از بابیه پس در این باره برین دو مقام هر بار و حرکت حمد و ذکر مخصوص است
که خداوند تا تو بفهمی و بنده نوازی نمی فرماید و بلکه حرکت را بن کسیرین نیکو عطا فرموده و مرا مانند
سایلان و کمانجا تو فهمی که سختی بنده هم درین باره یعنی از خوب و بکار تو گران و بسیار باشم خداوند
و این شکسته که از دیدن کم و نیز فهم است که آنکه در اولی و کمال کفایت و هم بدانند که هر چه
در اواران است و مقصد در وقت مبادرت تو بفهمان که برادرش امر اگر کسی حرکت که بطریق قدرت
و سبب که گشت و می فهم است و هم در دور دل تو را از خود تو فهم و هم خود را نیز از خود آفات
تاخیر و کار مستحق که در این که در دعا و انظار آفات و به قدرت اخفیت نمرده که بسیار می دیکر
یا نهضه و دیگر یاد در زیر یک حرکت نهدند و آنکه ازین معلوم تو فهمی که که در این لغت این لغت همیشه در
کین فیض طاعات و خیرات و در صد دعا و لغت و نیکو که خداوند خاصه افوا و غفده
و دوسه در بر ساق او ای از لغت و وقت تقربات و خیرات که از سایر اوقات بهتر باشد
و در خیرات وی در آن وقت از سایر اوقات لطیف تر و آسانتر خواهد بود و نیز در کار
و هنده که از این است که سعی کند تا در
افضل اوقات و احسن اوقات
زکات و صدقه بدهد

برای که معصوم و از صدف دهان و در خیز خونی و بی قیاد و آتش امر ویت و زینت در باطن بر
فرد معصوم آ که هر چه جهان و غیرت بطریق شمع آگهیسته و پندیده و بقبول از دیگر خبر برآ و در حقیقه

[illegible]

وَقَوَّيْهَا الْفَقْرَ: يَهْوِيهِ عَلَيْكَ الْاَلِيَّةُ وَالرَّحْمَةُ وَالْيَمِينَةُ تَعْنِي بِيَدِهِمْ غَنَمٌ وَفَضْلٌ
اِنْخَرَعَتْ عَلَيْهِمُ الْغَنَمُ وَاتَّكَلُوا عَلَيْهَا لَمْ يَبْزُرُوا لَهَا حَتَّى يَعْصِي مِنْهَا صَدَقَيْنِ رَوَتْ

دادن صدقه صورت خود را در نظر من پوشیده داشته لکن که مباد ایشانرا بشناسند و بداند

و بعضی صدق را با بعضی و با بنیادین را در آن و بعضی مانند لفظه بر آنکه احدی

یکی بگوید در این فقره و ساین و مستحقان و محتاجان در مواضع علومیشان انداخته اند بختی

که ابد اعطی را شناسد و بعضی آن صدقه را به آنکه ایشان بفضیله لباس و عابیه

در ایشان و تمام با حقته له و بعضی ققراء و ساکنین را حقته دیره و صدقه را بر سر

یا زیر لباس ایشان نهاده یا بایمان اسباب و حوایج و عیال ایشان را در دست ایشان نهاده و از ایشان

و کتاب مستنیر با خفا صدقه در مواضع عیدیه قایلند و بانواع و قسام بیان اجر و ثواب

و کتاب دست بر سر کلاه و در آن
بنهایت آن غمخیز حتی اکثر از بزرگان عده را که کبیر دادند تا آنرا بمحققین برسانند و

انكثير التوسيع وتاكيد فرجه لانه كما بدأنا من صاحب صدقه معلوم انهم فضائله

وقال رضي الله عنه وكان ذلك قد وصلنا إلى اطفاء غضب الرب سبحانه ورحمته وأمرنا

وَأَسْمَعُ ۖ أَلَا وَانْظُرُوا إِلَىٰ مُسْلِمِيْنَ مِمَّا وَارَدَ عَلَيْهِمْ السَّيْلُ ۚ

والسبعة جميعا وليس فيهم من الكليل الا ان يقطر فيهما كانت الشجرة مقصودة له
حيط علمه ويكون الرب عليه ساجدا مغانيا لان الزكوات اذالة الخلل وتضعيف للمال
بلا تضعيف للمال وتب اليه اشد استيلاء على النفس من حب المال والاعمال فيها
متملك في اخرته ولكن ضعف الخلل يفتل في الغير وحكم للثا عشر بالادعاء وضعف الرب
تفتك الغير باقبح الاغنى وهو امر من تضعيفها او قلها لدفع اذها او تخفيف
اذا فيها اة وفي هذه الصفات التي باق على عقبتها وضعف هذه الصفات
وهم يداند كما في الزيادة ومعلمين بها ودونها

بجاءه ما و بحالها
از آن پاک شد و باید که اگر بشمار از آن که بدو مدد می کرد بود افتد و نشان نیز
نکات و صدقه دهند پس در کتابش کار او علانیه نکات و صدقه بدو بماند و بگوید تمام جهات
بهر از آن باشد چه در آن ترغیب و تحریص بر دانات بر ادای نکات و صدقات کما فالت
و ان تبتدوا الصدقات فمعها الایه و بهر علماء در سجد و هر هزار نکات و صدقات
بر آنند که ایضا علم از بیهوش است تفاوت اشخاص و طبقات را در آن خلاف احوال ایشان
و تفاوت وقت و زمان و مکان و بعضی زمان و احوال سریه خوبتر است و بعضی اوقات
آشکارا می باشد و آنچه شریعت و مجتهدین ضرر در عدم وجه آن اختلافات را در مدونات
نوعی

تفصیل هر چه بهتر و نامتراست نکند و موقوفه
احسان به ریاست کثرت یعنی اگر مالغنا باشد نزدیک است که حکم عفو و غلب
پیدا نماید چه حقیر و کثرت دیده ام که علاوه از ریاست و موقوفه
کرامی فلان اگر من صدقه بپوشیدم از زکات و حجاج میبردی حاشا و کلا از آن صدقه
مکتوبه است از مکاتیب شیخ اجل بنو کواکب

کمالہ احمد شیخ در سلیمانینہ در بیان اعمال
ریاء و سمعہ در صدقات و غیر آن
مع بعضی نصائح دیگر در ضمن

آن که متعلق بآنست
حقیق در زمان تحصیل علم در شهر سیما نیه بشرف منت شیخ اجل کجایه زمان خود
قدومه آن نام که احمد شیخ که آن دیار علم و تضایر وی مذکور و متاخر که آنش
الحمد لله علیه

سوف مشهور رسیدم و بار بار روی موطأ حسنہ فصاحت مستخدم می شدیم تا وقتی
بلاخطه لطف و شفقتی که با حقیر داشتند آن کتب را با فضل بعضی مکاتیب دیگر بوجه تبرک
بحقیر مرحمت فرمود و چون بنیابت مقام از آن تبرکات و یتنا در آنجا ثبت و مرقوم نم
که برادران معاندند و طایبان و در سرداران از جند آنرا گوش جان صفاء فرمایند
و تقصیر آن عمر غایت و هو نه دوستان و برادران دینی را سلام و دعا
حسن تمام می رسانم هر که نصف المومنه شمارید چون شعر رسالت و تحت
و تقصیر آن مقام احوال در اتباع شریعت و پیروی من حضرت نبوی علیه
و سلام بود و طبع خوشش را و در جویای احوال فقیر در ضمن مسؤلات چند شده
الحمد لله ثم الحمد لله تحت نبوت حیات و صرف عمر بالابتد و تربیت نصیحت مسلمان
براه شریعت تیرات و تحت آن برادران هم چون آیه از بر برادران است
شکر نعمت حق خدا که نعمت حق است خواهش خیر و بلاق موطأ عمر بجهت

این ضعیف خود را قابل هیچ فخره ندانسته و نمیداند الا آن که من خودم سنده عمر کو یا
بنابین رسیده به حاجت نصیحت و تربیت مسلمانان می گویند می توانم کسی دیگر را
تربیت نصیحت بنایم من کم یکن لنفسی فیکف یکن لغيری لکن چون از آن
بعده از طرف حجابان آمده بود و بعد از در از اجابت مسئول چاره ندانم
تجربا نوشته بودند که توفیق در این زمان بر اتباع شریعت و سکون طریقت کمتر است
و بوی خیر از اوضاع و احوال نمی یابم و تحت دنیا غالب آمده و بدعت به غایت
نمور که است همانا سخن از زبان میگوید که ای ضعیف نیز از این مسؤلات
بکیش از شما آید ام غیر از من چه باید کرد آن کن که کرده و آن راه برو که گفته
مگر احادیث شریفه در خصوص علامات قیامت و اثرات آنرا از علماء و اکابر دین
نشیده و همچنین یقین خود اکثر از آن ندیده قال علیه السلام الدنيا
عامر با رفیع اشیا و یعلم العلماء و عدل الامراء و سفاه الاغنیاء و دعا
اما علم علماء انت بان انجامیده که امام خیر از کتاب احیاء بیان

علمای آخر الزمان و فساد احوال ایشان که تریق بغیض و تعصب و اعتراض بکلیه بوجه
حقیقت و صدق آنرا بیان فرموده است و قال علیه السلام من کتم العلم البیضاء
بلجام من انار و ایضا قال علیه السلام فساد العالم فساد العالم اکنون
زمان تحویل علم و نبوت حطام دنیا باشد و بفرموده خدا برسد ایشان با کفایت از
در زنده اند و از حقیقت کار بیگانه گشته پس از خاک علماء افصد و اثرش مردماند نا فرمان
و بیگانه شوند مردمان عوام و جاهلان کالانعام چه خاک بر سر گشته اما علمای
آنهم از علم علماء بدتر و زیاد تر بدتر و جو و انحلال رسیده اگر از علم آثار و اشیای
از عدالت مطلقانه آثار و بیجهت بمانده آونیت روی زمین یکسر ظلمت
و جهل از آن روز قیامت قال الله و ما ظلمهم الله و لکن کاذا انفسهم یظلمون
اکنون پادشاهان و سلاطین و امراء و حکام ممالک همه کار فرمایان و متعل کاران
بسی مانده که اهل اسلام نیز بمانند اهل کفر کردند و بعد از ایشان که نرسید سبحان الله
بوی کفر زمین تابسان رسیده مسلمان نشود و کافر نبینند و این فقر را منتظر است
که بعد علم علماء

این ضعیف خود را قابل هیچ فخره ندانسته و نمیداند الا آن که من خودم سنده عمر کو یا
بنابین رسیده به حاجت نصیحت و تربیت مسلمانان می گویند می توانم کسی دیگر را
تربیت نصیحت بنایم من کم یکن لنفسی فیکف یکن لغيری لکن چون از آن
بعده از طرف حجابان آمده بود و بعد از در از اجابت مسئول چاره ندانم
تجربا نوشته بودند که توفیق در این زمان بر اتباع شریعت و سکون طریقت کمتر است
و بوی خیر از اوضاع و احوال نمی یابم و تحت دنیا غالب آمده و بدعت به غایت
نمور که است همانا سخن از زبان میگوید که ای ضعیف نیز از این مسؤلات
بکیش از شما آید ام غیر از من چه باید کرد آن کن که کرده و آن راه برو که گفته
مگر احادیث شریفه در خصوص علامات قیامت و اثرات آنرا از علماء و اکابر دین
نشیده و همچنین یقین خود اکثر از آن ندیده قال علیه السلام الدنيا
عامر با رفیع اشیا و یعلم العلماء و عدل الامراء و سفاه الاغنیاء و دعا
اما علم علماء انت بان انجامیده که امام خیر از کتاب احیاء بیان

اما دعای فقراء آن بسبب عدم شرائط دعا و ترک مصالح و فسق

و ظهور انواع و قسمیت در باب احباب و استجاب شده اگر چه بنده از لایه و تشریح و احوال
 و مسکن برادر که حق بر او چاره نباشد خواه قبول یا یا قبول نباشد باید بعد از آنچه از دست
 عدلیت و بندگی خود کتمان نماید که بر روی فرمود است تو بهم بندگی کنی بر کار و زحمت
 با قبول و با قبول وی که کار چون زمان آخر است و نزدیک باختر شده ایم اکنون
 اثر اطاعت و اکثر علامات قیامت موجود است هیچ روز نیست که چندین مرتبه
 بروی کار نیاید و چندین مرتبه محو نماید پناه بر خدا شخصی باید که توبه از بعضی سابق
 برین نیز چندین مرتبه محو نماید و بالاتر در لایق بروی عارض شود العباد ذلالت هر بوی که فقرتی
 از روی زمین برین میخیزد آسمان را می بود که خون بریزد بر زمین غرض کلاه بر لب کتاب است
 در قسم است صغیر و کبریه هرگاه کسی بر کتب ضعیف کرده و اصرار بر آن ندانست و توبه و استغفار
 ندارد که بر آن کوه آید است که علاج وی تیر شده باشد و خود بخوان در حق وی تصور بود
 بگو با اعمال صالحه و با دین طاعتی از طاعات ضعیف او را کفارت باشد و بهجت بزرگ و
 در کلاه کبریه و کلاه کبریه آنست که علماء و متبحران و متفحصین بیان آن در مذرات خود
 نموده اند و آن کبریه تقوی علی و غیره است که آن آیه از مفسرین را در تفسیر کرده اند
 دایم باوری

و شایسته
 حارر

اما کبریه که در این عصر زمان عموم مردمان از بزرگ
 و کوچک آن گرفتار شده اند و کجاست عبادات و خیرات و حسنات آن
 تو که نماز و روزه و زکات و حج و عمره و سایر واجبات و غیره و صلات می باشد
 لایه نصف مذکور برآید و بعد از آنست نهادن در ادای زکات و صدقات
 که حضرت رسول علیه السلام آنرا ترک فرمود است که نامش ترک کبر است
 که کفر باشد پس بهیچانکه ترک کبر بر این و اسلام را تباها و باطل سازد ترک صغیر
 ثواب اجر طاعات و خیرات و صدقات و اعمال حسنات را تباها و محو میکند
 قال تع ولا تبطلوا صدقاتکم بالمال الا ذی ذی حق و مفرمایند
 از بزرگایان منع زکات و فزنا اقد و با اندر جهات و ترک در این نیست
 که اگر اهل ملک با بوجه شرعی زکات را میدادند هر آنکه که او فاسق و فاجر
 در ملک نمی ماند پس او اینست که برآید و بعد از صدقات محو کننده ثواب
 آن صدقات باشد قال تع ولا تبطلوا صدقاتکم بالمال الا ذی ذی حق و مفرمایند

پس چنانکه حق خودمان در ملک و اموال و اوقات و نباتات معلوم و مقرر است
 حق فقراء و مسکین و محققین نیز در ملک و اموال و اوقات و نباتات معلوم
 و مقرر فرموده و این با شما در اموال شما شریک و سهمیه می باشند
 پس چنانکه حقوق خودمان از آن اموال بخورید و مصرف در آن کنید
 همچنین فقراء و مسکین را نیز رسد که از آن اموال شما بخورند و مصرف در آن
 تصرف نمایند و با همین جهت است که در شریعت آمده است که هرگاه زکات
 ندیدند و منع از ادای آن نیستند و فقراء و محققین واجب است که با پادشاه و حاکم و امیر
 و قاضی آن ملک عارض شوند که برادر از این زکات شرعی بگیری و به تحقیق
 برسانند پس زکات و صدقه حضرت فقراء و حاکمان که در شرط باخته
 هر چه می بیند برآید و سهمیه بدین چنانکه خدا تعالی در صراط برآید و سهمیه و بدون
 سابقه در آن اموال دنیا را شما محققین و غایت مبدول داشته است
 شایسته که زکات و صدقه و زکات و صدقات خود را برآید
 به تحقیق آن مبدول فرمایند چه در احادیث قدسیه آمده است که هر که علی

دیگر مردمان

و غیر مردمان فرمایند از آنهم برای شریک حضرت و آن از آنهم نیز برای من و این
 مردان است که حق را قبول نکنند و علی که در دنیا بقدر شغل زده از دنیا و این
 مردان است که دنیا را بخوابانند و خواه که تفاوت نمیکند در جمل اعمال و محو آن
 و در بقیه قصه معاذ رضی الله عنه و سوال جوابی حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده که معاذ گفت یا رسول الله چه عملی کنم که بجا فرمایند
 آنحضرت فرمود پیروی فرمایید و زبان خود را نگهدارید و حق را فاضل کردن
 و کذب و غیبت و بهتان و افتراء و دشمنی و تهمت بکسی از خود در رکن و بهر نهانی
 با کسی سخن گوئی و کسی که در مجلس حاضر باشد با او دل آن خوابش شود و هرگز
 چشم حقارت بر مردمان منکر و بیگانه را از خود میانه نزار و هر که خود را از خلق بزرگتر بداند
 بدان و در هر عمر سعادت بر آن باشد که خالص باشد از ریا و سمعه چه از زعم مذمومها
 مذموم تر ریا و سمعه است علاج هر گناه مکن است اما علاج معصیت ریا و سمعه بی
 سختی و دشواری است که حق تعالی انفسه ذکر خود از گناهان مادر گذرد و آلاکار
 بطریق عدالت و محاسبه ذره الشقال بسیار سخت و دشوار است

تفلسف

که عابدی بود چهل سال بکبر بر دایمی بیشتر از آن صائم و قائم
آلین بود و پیوسته بر دوز در سوخته طریقت متفوق تمام کار و عهده را از زمان
پوشیده و شکر تبار و سحر نیاید شیطانی هر چند انواع و اقسام و کرمی آورد
که شاید بر قهر باشد بر او ظفر باید و صایم و عبادت او را تبار سازد و نوعی کند که
نزد حق عبادت او را فاش و آشکار نماید مکن و تیر غم نشد تا روزی عابد چند در هفت
دیر از دوز گشت که در آن بختیده بود در سرافا پس نزد قصاب رفت تا گوشت بخرد تاگاه
شیطان فرصت نکند و شتر خود را بصورت پیری ناتوان ریش سفید نورانی تبدیل کند و او را
عابد بکشد و قصاب آمد تا گوشت بخرد تاگاه عابد آمد و قصاب سبب کثرت دوزخ عالم
کار عابد رجعت و تاخیر و تعویق انداخت در آن آشوب ابله عین باه و فاکه و غنای
مردم فریب گفت ای قصاب من شتر از دست عا الا اتصال روزه بهم در و پس عا نظر کرد
چون گوشت بمن بده که تا خبر رسد توانی بستانم ندارم عابد در دل خود خشمناک شد
و دست شیطان گرفت و کبک را برد و از خلاتی در کرد و اندک و گفت ای ریش سفید بختی در
چو در میان

چو در میان

چو در میان مردن عبادت خود را ظاهر می کند که ستم در بار عهده را تبار سازد
حضرت پیران بکند و بر صایم و قائم تسلیم حق زن و فرزند و کفایت شیطان
در عا خود بر حق در آمد و گفت آفرین بر من که سر و زبر عا بنظر مردم بپزدان در دل
چندین شبهاست عا که در آن طاعت و مسکنه اش سکینه نامد و بر باد کرد و اندک
پس عا در آن که از آنرا ابرو ابرو بود از آنرا خود نامد شده و با نایب بود که خود
و از آنکه نامد شد پیشانی هیچ سود نداشت و بلاخره در میان مردم مشهور شد بعد از آن
و آنکه عبادت در ریاضات چهار ساله دی بر تبار و مسکنه از آنجا تصور نیست
اینست که اگر زکات دهنده در جمیع است که تو هم تبار و مسکنه از آنجا تصور نیست
اگر با شکار زکات دهد بکند نیست و اگر در جمیع است که تو هم تبار و مسکنه از آنجا تصور نیست
آری اخلاص آن بهتر و انصاف است بقبول زکات است و هم معطی
بداند که سنت و ادای زکات و صدقات موجب بطلان و فساد آن
خواهد بود و معنی ادای در آنکه میاید لا بطلان صدق تا کلمه فالن و لا ادای آرزو در دل
در ویش و عا جان است بر ترش کون روی و تنگی پیشانی و او را باین خوب

چو در میان

و حقیر شمرد و این از نوع جهل و عاقت بود یکی آنکه بر وی دشوار آید مال از دست
که با نایب شکند شکر پس هر که بر وی دشوار بود در هر چه و هزار مردم از عاقت بستاند
الحق و نادان بود و دیگر آنکه وی همی پندارد که او را بر روی و فقیر شرف و
بر تر است بود که تو انحراف خود نمیدانی که تو را بر پانصد سال پیش از انبیا بهر بهشت
چون کسی که نزد حق قایم در هر دربه دی جان باشد چه مجال عقارت و عواری مردن باشد
و نه الحقیقه فخر و افتخار و ایشان راست نه تو انحراف چه ایشان غنیست حقیقی اند
و حضرت رسول صاعقه علیه السلام آنهمه فقر و شرف و محلات و جلال که در دست نگاه
نبوت و رسالت داشت سبب آنرا فقر و سید است که الفقر فخری چنانکه تفسیر از آن فقر
نمک و کردید تو انحراف در دنیا بشغف و محاسن مقام دنیا و شرف و ثقت آن مشغول که اند
و نصیب وی فقر حاجت پیش نیست و بر وی واجب گردانیده که ببقعه از عین حاجت
و فقر را بر آورد که در حقیقت فقر او در ویشان مجبور که اند پیشان خادم
و ابل فقر احمد دم گردانیده که قال لا یقبل الله صدقة من ثمان یعنی حق قایم صدقه
منان را قبول ندارد و در این زمان بسیار کس باین درویدرمان گرفتارند یعنی نه تنها
و عاقت از آنرا که در دوزخ است

در دوزخ است

در ادای زکات بکند در طاعات و عبادات و نسیه و حسنیه و چارین درویدرمان
و نسیه آمده و هم بداند که تعلیلی از عظیمه قابل کثرت در اجرواب
نزد خدا تعالی پس در طبقه معطی است که آن زکات و صدقه را بر حق و تعلیه دانند
تا نزد حق قایم در اجرواب کثیر باید که افعال آن الطاعة علی الاستغفر غفلت
عند الله تعالی و المعصية علی الاستغفر غفلت عند الله تعالی و هم بداند
که این دولت و اموال را برای امتحان وی با و عا کلمه که آری با وجود این دولت و عا
رضیات حق قایم را بجا آورد یا بماند قارون در مقام تهر و مافرا و حرص و دلالت
که قاربت و سخن و طمع میگرداند در آن حال در حرات فقر و حقوق فقر او در ویشان
او انما به چنانچه دولت و کثرت بوی ندانیده تا از آنجا بر خود نسیه سازد و حقه مستحقان
و عا جان و ساکنین و فقر که حق قایم در آن حال در حرات متعین و فقر و عاقت منع کند
و اگر احیاناً کاه چینی فقیر و کدای بهر از آنجه دهد که بفر از فقر در هر جایه بفرسد
بگویند آن عظیمه حرمست و عظیمه بر از ناده از فقر میگرد و عاقت و کلا این نه آنست که
آند و تمنند کمان برده آید بلکه صدقات و حقیقت این عاقت آنست که هر کاه غیر از زکات

در دوزخ است

و صدقه بفقراء و مساكين و در از ایشان منت نپذیرد و نیلی نمونند صاحب که ایشان آن
در نکات را از روی قبول فرمودند تا او را از عقاب و عذاب بخطر نهد و آتش فرزند و
آن نجات بخشد لکن نفس و مال و اموال و ملک او را از آفات و پلید بیاباکی بخورده
و علاوه از اینها که کفیم حضرت رسول الله علیه السلام فرمود است
صدقه اول برت رحمت و لطف خدا می افتد آنگاه بدست درویش و محتاجان
پرسا کند گو یا آن و تهنه بواجبی آفتد که را برت حق قائل میدهد و در اینجه آخر درویش
فقیه را یب حق عز و جبهی باشد در حق و افتد آفتد و بعضی این
قول انکران سلف و محسنین تواضع تمام بر پای بسته اند و تواضع تمام
دست فرایش قرار داشته اند و آموای آفتد که را بعد نمونند از دست وی گرفته اند
که دست درویش نبردست ایشان نباشد که الیها علیها من ید السفلی
و هم بد اند که آن مال بعد قد سید باید پاک و مرغوب و بهترین

چنان رکات و صدقات و هر چند پاکتر و مرغوبتر باشد بقول نزدیکتر و ثواب و اجرش
بیشتر است و هر چند خالصتر و حلالتر و زودتر بقول الهی شرف کرد و و اجر آن
زیاده تر و زودتر میباشد زیرا که هر چه در آن ششستنی باشد تقرب را نشاید که حق تعالی
پاک است و فرج پاک بنماید و قال علیه السلام اذا الله طهرني فحسب الظهارمة
وقال تعالى ولا تتبعوا الخبيثين فنفقون لستم باخذين الا ان تغضوبوا فيه الاية
پس مبرترین چیز را صدقه دادن است آن بوی که کبرایت و سوء خلقی میدهد
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود است که هر کس صدقه باشد که بر هزار درم بخت کرد
و آن آن بود که بهتر و نیکوتر دهد و بگوید که ده و خوش حال میدهم آنست
و هم بداند که مستحقین رکات و صدقه از صنایف ثانیه باید که
باشند که از اهل صلاح و تقوی و زهد و ورع باشند که هر چند مستحقین ثانیه تر
و صالح تر و دایم تر باشد بقول سیرج تر و دایم و ثوابش بسیار تر و زودتر میباشد

چنانچه بیان آنست در نوع غرضش نیز یکدور و یکدور و در حق او
 نشان آنست
 فمن اراده فليراجع وليجهد و بعد انما
 طلب فقراء و درویش مستحقین کردن
 تا باب ایشان نزاکات صدقه
 دهندند
 و در روش

فما از آنکه مال زکات بجد نصاب سید پس بر نکات دهنده لازم است که طلب فقار
و ارباب تحقیق نکات نماید و از صفات ایشان کسی را بخوبی که این صفات آری
متصف باشد و انصاف شش می باشد که فدر از این ذکر کرده شویم کسی طلب کند که
بأنصاف معروف باشد **صفت اول** آنکه صالح و متقی و پارسا باشد
و نیز زاهد و دوار باشد قاله مولانا علی **صفت دوم** ادأ تأکل الاطعمتی و لا یأکل طعامک
الاقتی و بوقایع منه شیخ کبر که راعنه متقیان و زاهدان و صالحان نماید که یاکانه
آن معین در زهد و تقوی و صلاح و شریک آن به متقی و صالح باشد که فرموده اند

الدال علی الفیض کما علیه **صفت دوم آنکه** از ازل علم و نور باشد
 چه آن عطیة وی اعانه پس بزرگ باشد بر تخصیص علم وی که بسبب آن بغایت بال بحسب علم
 مشغول می شود پس او را نیز در تخصیص ثواب شریک می نماید و بدین است که علم از اشرف
 نفوس عبادات و قربات باشد چنانکه ابن البار رحمه الله فرمود است اخلا اعرف بعد
 مقام المبتغی اعظم و افضل من مقام العلماء و بیان شرف و تفضیل و تفایر علماء و مرتب
 خود نگویم و در آن الله تعالی **صفت سیوم آنکه** عقیق باشد
 و عقیق کسی را گویند که فقر و افلاس و احتیاج خود را از مردمان پنهان و پوشیده نماید
 و احتیاج و کد را خود را پشیم میگوید اظهار نماید قال تعالى بحسبهم الجاهل الغیاء
 من الضعف تعرفهم میبایم الخ و ابر و ثواب صدقه و حسانه که بآنها داده شود هر آینه
 اضعا فاما ضعف است تا ثواب ابر احسان که به سؤال سایه تفسیر کعبه شود محال الخفی
صفت چهارم آنکه معیول باشد یعنی صاحب عیال و کلفت و زن و فرزندی
 در بازار و شیوه ^{در تنگنا} صاحب عیال و کلفت مریض و عقیل و دم
 که نفقه را از وظایف نمایم یا بیاور و از اموال با و نتواند نفقه و کومات ^{در تنگنا} طلب نماید
 و خود و عیال را رام

یا آن شخص صاحب عیال مجوس در زندان پس علی ای حال یا برین و یا برین و یا برین
 قادر بر سوال و طلب نفقه نباشد که احتیاج خود را رفع نماید پس آن شخص در غایت تنگدستی
 و تنگدلی و در نهایت برده باریست و دادن صدقه و حسان باین کس اضعافاً مضاعفه ثواب دارد
 و اگر در غیر آن نباشد قالتم للفقهاء الذین احصوا فی سبیل الله اعیاناً حبسوا فی طوق
 الاخرة بعلیه اوفی معیشة و اصلاح قلبه انتم و کاذباً علی الله علیکم یعطى العطاء
 علی مقدار العیلة و سلعهم عندهما لبلایه فمالا کثیرا العیال و قلته المالا انتم
صفت پنجم آنکه کسی باشد از اقربار و خویشان خود که عطا باشد آن
 هم صدقه بود و هم صدق را ادا کند یا هم ادا می دهد و می دهد و می دهد و می دهد
 موضع فرموده است که هرگاه جهان نیکبند با قریب خود بکنند چه آن از دیگران مستحق تر
 میباشد قالتم و اینها ذی القربى الخ و این در بار صدقات و حسن از دیگران
 مقدم تر و مستحق تر باشند چه در باب جهان و صدقات جزوی الا قریب و ذوی الارحام
 فوائد و اوجا کثیره ثابت است **صفت ششم آنکه** کسی باشد
 صادق باشد در این صفات مذکوره و تصف با بصفت استحقاق و علامات صدقات
 بسیار است

بسیار است **صفت هفتم** کسی از علامات صدقات و ای آنکه هر عطیه از هر کسی
 و بر هر طریقی که بوی میرسد آنرا از جانب خدای زرق رسانده و زرق دهنده
 داند و اعتماد بر بخت کند بر بخت بکسی را بر وصول و آلت تحبیر و فراش برط
 آن عطیه داند و پیوسته در تقابل آن نعمت و عطیه خود و شکر حق تالی که منعم می است
 بجا آورد و انعطی را بدعای خیر و نیکی یا دنا می دهد و او را مقهور و مجبور و مستخر بدارند
 که حق تالی دل شخص را در حق وی مهربان و رحیم دانند تا آن عطیه را بوی از آن فرشته
 قاله و فی الله عنده فلیعلم هذه الدقایق فمذکوره الصفات المطلوبة و فکمل
 المطلبی مرتبه لا یجد فی غیره فینبغی ان یطلب اعلاها فان وجد من یتیحی جمیع
 هذه الصفات فی الفیضه الکبری و الغنیة العظمی و هم اجتهاد فی طلب ذلک
 و اصحاب فله ایران و ان اخطأ فله اجر واحد انتم و این تفصیل همی و طیفه
 معطی است اما وظیفه اخذ و ارباب تحقیق آن نوعی دیگر است کما سیم انشاء الله
 چه وظیفه معطی و توانگر جدا و وظیفه تحقیق زکات و اخذین آن عبارت است و هم علم

و اینک فتم این صفات مرقومه یکی وظیفه معطی است یا بمعنی آن که باید معطی نظر در ارباب تحقیق
 زکات نماید و شخصی پیدا نماید که متصف باین صفات باشند پس پیدا کردن آنها وظیفه
 معطی است اما وظیفه اخذین و تحقیق زکات اینست که بواسطه حال ذکر کرده میشود
بیان وظیفه اخذین زکات
و مستحقان آن بطریق
اختصاص
 باید دانست که وظیفه ارباب تحقیق و اخذین زکات بطریق کلیه شریعت
 چند نوع است **وظیفه اول** آنست که بماند و تصور نماید که حق تالی بندگ را
 آفریده است و نیز در ابل فقر و احتیاج آید و آن بسبب مال بسیار در دست بعضی
 نهاد و یکی کردی که در حق ایشان زیاده لطف و غایت بود ایشان را از شغل دنیا و مال و ملک
 و صیانت آنها حفظ فرمید و بار شرف و رنج کسب معیشت و زحمت آنرا از هر شایان برداشته
 و برورش توانگران نهاده و ایشان را امر فرمود بطریق وجوب تا بمقدار حاجت از آن اموال
 بندگان

بندگان غیر بر بند تا مقامات و حاجت فلولیان ساخته نمایند و بکسیت و بیکر و مکمل
 با سوره بطاعت و عبادت و بندگی حق پر از اند و چون بواسطه احتیاج
 پراننده دل و شهاده خاطر میگردند و از دست توانگران انقدر مال بایشان میرسد
 که دفع احتیاج بآن ینانند لهذا بکس دعا و تمیت ایشان را توانگران را کفایت عظیم
 پس در پیش تحقیق آنچه بستاند باید که با نیت ستانند که در کفایت خود صرف کنند
 تا فراغت یابد بر طاعت حق تالی و قدر این نعمت عظمی را بشناسند که توانگران را بخت و ای
 و زیادت مراد شده است و مثال این معنی همچنانست که بگوید
 و اگر بندگان غلامان خاص خودشان را بخوانند که از فقرت خاص وی غایب باشند
 و بگذرانند که بکس دنیا و شرف و رنج آن مشغول شوند لیکن روستای و بازار باین را مستخر
 و مجبور ایشان بجهت نیاز ایشان رسومات و خراج و لوازمات مرستانند و مقامات و خواج
 بآن دفع میکنند **وظیفه دوم** آنست که شکر نعمت الهی بجا آورد
 و بکس بخت و ای دعا می خیر و بکس سعادت و حسن فائده نماید و انعطی را در طاعت

آمال بداند و او را بر آن دانند و بر آن پیراسته است پس باید در پیش آن لوگو را برساند
 که بسیاری او آن نعمت را بوی فرستاده و با وجود این فقره باز باید رفته و بهای آن
 از حضرت رزاق حقیقی و منعم حقیقی و از لایق خیر قالی کن شکر منعم حقیقی می باشد واجب است
 و دعا خیر و برکت و شکر آن نیز تو را از لازم چنانکه در پیش می آید آورده که حق است
 لیکن الله زیر رزاق قالی در بسیار موضع در آن عباد و بندگانش را ستوده و ایشان را به نیکی و تحسین
 یاد کرده است و حال آنکه وی قالی و صانع و رزاق ایشان است کما قاله نعم العبد المذنب
 و ایضا کما قاله و کل من الصالحین و الخیرة لک و غیره لکن از کمال شکر نعمت است شیری و با
 آن عقیده هرگاه در آن فقره و عیب و غلط باشد و نیز از کمال شکر نعمت است آنکه او را تحقیر خوانند
 و ذمه و بوج آن نعمت نمکند چه از آن کون نعمت خرد و نیز از کمال شکر نعمت است قبول کون آن مال
 و آن نعمت از معطلی بدون عاریتی افکند کون از اعار و نیک ندانند چنانکه بعضی از درویش
 و فقرا و کدما و بعضی مواقع قبول کردن احسان و صدقه مسلمانا اعار و نیک دانند و از آنرا
 و بهر دو غایت و اعمی خوشان علیه را قبول نمیکند و در احسان نمایند حاشا و کلا
 از آن درویش و فقیری و غلبی این بدیعی دیگر است علاوه از کدما و چنانچه باری استی
 و غلبه

وظیفه سیم آن که در انقضای غیر بذات مال نماید و در خطه حاج فقره
 نیز نباید که بکس قضا احوال و نیکی معیشت خود و فقرا زمان و وقت که حال است یا حرام
 و از مال نظامان و جباران و محال دیوان و حکام بلکه کسی که اشراف وی حرام باشد نماند
 و اگر از مال اهل کتب و تجارت و امر ضاعت و ذرفت یا مال اهل فلاح و زراعت است
 بستاند چه در غیر آمده است فلک لاجل احسان و کمال حرام عقاب و در روایه عذاب
 که اگر بر روی بسیار نیکی معیشت و خفیف روی آورده باشد بهیچیک که اگر از قبول کند از محاسنی
 و نیکی و منجی تلف شود یا بیا رانند آنوقت قبول کون آن مال مجرب جائز باشد شرعا چنانکه بعضی
 در کتب فقه و کتاب جابر امام خراسانی و سایر کتب احادیث نیز بوجه لایق مذکور و مکرر کرده است
 و قوی نیز بر این است چه فرموده لکن الاثر اذا ضاقت القسور و غیره در پیش آمده است آن
 القسور مراتب یقین المحظورات برای مسقرین و کس که احتیاج ایشان بغایت رسیده باشد
 مباح و جائز است از مال حرام و شبهات بعد ضرورت صرف نمایند و این نصحت
 از خسته های شریعت باشد و این هم از اعمیه شریعت در عتباتی می قالی و فاضله تر و لطف
 و رحمت و رافت حضرت رسول اوست صلا علیه و سلم در حق فقرا و مسکین و محتاجان
 است که اگر کتاب این نوع محرمات و صرف کون آن بعد معاش بوجه نصحت شرعی جائز

و مباح باشد و نیز هرگاه از انقضای مستحق معلوم نشود که مالک آن مال کیست نظام است
 یا کاسب یک است یا بد شرعا جائز است افکند کون قبول کون آن مال چه بر او احوال مالک آن
 پوشیده است پس این نیز حکم مسلمه سابق دارد یعنی شرعا نصحت و جائز است بعد ضرورت
 از آن مال صرف معاش نماید **وظیفه چهارم** آنکه چنان بستاند که بآن رفع احتیاج
 خود و من علیه نفقه بآن شود یعنی بآن رفع احتیاج خود و احتیاج کسی که نفقه و کسوه ایشان
 شرعا بر اوست احتیاج او واجب است بنماید مثلا اگر سفریت بقدر تمیز از دور احوال و از موقوف
 بقدر ادای قرض و علی هذا القیاس یعنی مراعات نماید در اخذ خطیه از زیادت و نقصان آن
 در اینجا حضرت امام خراسانی رحمه الله علیه بر طبقی مفید نوشته است در کتاب احیاء خود و فقیر بسبب تطویل
 بهین مقدار گفتار کرده که کسی آن فقیر را بخواد بر آید بر جمع کتاب ایضا فرماید اول مرده و
 زنده ابدی گرداند و الداعی **وظیفه پنجم** آنکه اگر زکات از همه عالم بستاند
 پس که این ششم مستحق از نصف فقرا است یا مسکین یا از غازی و جدید الاسلام یا غارم
 یا مؤلفه است زیرا بنده شافعی در از غنی مجموع زکات و صدقه به تنهایی فرموده و انباش
 و فضلا
 اما اکنون در ملک ما هرگاه زکات مال یا زکات فطر یا صدقه و جوی دهند بقول علماء
 ایشان عقیده

ایشان عقیده بنماید یعنی عقیده علماء شافعیه که زکات ایشان جائز است زکات صدقات
 بیک نصف واحد یا نصف از اضاف ثمانیه دادن یعنی در جای که اضاف ثمانیه باشد
 یکی موجود نشود بلکه نصفی یا نصف در آنجا موجود و مکن باشند بر تقیید آنکه جائز است
 که زکات بیک نصف واحد یا نصف نیز بر سر زکات مال و زکات فطر و صدقات و غیره
 بیک نصف واحد یا نصف میدهند بعضی از اصحاب شافعی و علماء شافعیه میگویند که
 جائز و شد که هرگاه اضاف ثمانیه دشمنی یا در زیر یک یا مکنه یکی آنها موجود نباشند
 بیک نصف واحد یا نصف نیز بر سر زکات بآنها بدهند کما صح بدلتی
فرع است در بیان آنکه زکات تعلق بمال
باز نیست است یا بصاحب مال و ما
یتعلق بذلك الباب
 بدانکه در کتب فقه آورده که علماء اقوال مختلفه در اینکه زکات تعلق بمال یا بر بنده است
 یا بر آدمی اما قول اکثر آن که متعلق بعین مال است بشافعیه تعلق شرکت مال اما نزد بعضی
 صاحب مال است

در کتب فقه

متعلق بدست است بعین مال پس بابقول اول که متعلق بالمال باشد متعلق برکات شریک است در آن
بقدر واجب حق اگر صاحب مال از دادن برکات آباد و استناع نحو بر امام واجب است که بقدر از وی
برکات بگیرد و محتاجان برسانند چنانکه روست بر امام قهر اقیعیم مال شکر کند نماید درین شکرگاه برکات
بعضی از شکرگاه مانع تقسیم نشود و صاحب کتاب حق در اموال برکات نیز بعین عبارت میفرماید
و هی ای اوقات متعلق بالمال الذی یوجب عنه تعلق اکثره بقدرها الا و فی قول متعلق

شرح الديات التلثية وهي **فصل في زكات الغنم** اعلم ما
 يتم بحساب الجملة عبارة عن اربعين والالف عن واحد ولا زكات في الغنم حتى يبلغ اربعين فالأبلغ
 اربعين فيها شاة واحدة وثلاثون اثنى عشر كتاب الغنم مائة واكاف عشرون والالف واحد والالف
 اثنان والالف نصاب والالف زكاته اى ومائة واحد وعشرون شاة راجح الايام مائة والالف
 والجمع ثلاث والالف نصاب والالف زكاته اى ومائة واحد وثلاث شاة تعد المائتين نصابا
 والالف اربع زكاته اى فالبلغ الى اربع مائة فزكاته اربع شاة كاملها ثم تفرق في الغنم ثم هناك
 فلا بد من دفع الحساب اى بعد بلوغ هذا العدد زكته في مائة شاة فالزكاة في مائة الف الف
فصل في زكات الابل قوله هس الاء عبارة عن خمس الابل واثنان من اشاء
 من الاضأن اى ولا زكاة في الابل حتى تبلغ ثلثا فالبلغ فيها شاة فلا زكاة في اقل منه والمائة اربع
 والابل زكته زكات البقر الاء عبارة عن عشرة من الابل والابل زكته اى فالبلغ الى
 عشرة فيها شاة اى هس الاء عبارة عن خمسة عشر من الابل والابل زكته اى فالبلغ الى
 ثلاث شاة كذا الكاف نصاب الالف زكاته الالف عبارة عن مائة وعشرون اى فالبلغ الى
 عشرين فيها اربع شاة كهن الكاف والاء عبارة عن مائة وعشرين من الابل والالف زكته اى
 وهي التي تمت لها سنة كاملة لأن انها قرب الى الجملة ثانيا فغير ما خصها اى حاملها اى في خمس وعشرين من الابل
 بنت مخاض لو ان الام عبارة عن ثلثين والموات والاء عبارة عن اثنى عشر نصاب والالف زكته اى فالبلغ الى
 بنت لبون اى فالبلغ الى اثنى عشر فيها بنت لبون وهي ثمان لها سنة كاملة لانها حان ان تلد اى

ایضا اشعار است در بیان زکات مواشی از
 شتر و اغنام و بقره زکات نباتات
 و زکات طلا و نقره و زکات فطر
 فهمد که و بر آن شرح وافی

در این هکذا
شخصی از علما در بیان این سه شعر به این اشیاء فرمود که یکی از فضلا اگر از شعر می
شنید که آنکاره حقیقه آنرا بنابت مقام در اینجا نباشد و در نظم نموده آنرا بیان از آن مطلع به مرتبه
حاضر نموده و آنرا بنابت مقام در اینجا نباشد و آنرا بنابت مقام در اینجا نباشد و آنرا بنابت مقام در اینجا نباشد
هَشْتِیْبَ یَحْجِجُ لَکَ کَفْیَ لَکَ مَوْقِ سَاعِ
مَا کُتِبَ لَکَ نَدَمٌ قَدْ قُتِلَ فِی الْغَمِ
عَوِیْبَ صَافِیَ الْقَلَمِ قَالَتْ لِمَ فِی رَوِیْبِ
فَیْسَبَاتِ یَا کَاکَرَهَ مِنْ دِقِّ حَنْزَلِ زَهَبِ
نَصَفَ هَاهُنَا دِرْکَانَ الْوُضُوعِ صَاعِ
صَاعِ

[illegible]

اَقْوَمُ الشَّيْءِ ۱۸ یعنی هر چه از خود را بر بزرگتر بگذارد که دنیا را که پیش از شما
 بخواند که این از ابرار است و است که دنیا را که پیش از شما بخواند که این از ابرار است
 پس بانی بس بر من فرستد و هم او هم پیش من فرستد و هم او هم پیش من فرستد
 پرسید که یا رسول الله کدام صدقه است که ثواب آن از هر بزرگتر است از هر بزرگتر است
 آنقدر که در وقت تدریج بر هر که در آن فقره بخلی میکند و از احتیاج تیرسد و مال بزرگ
 و نبات و بر تبریر بخیر و عذری که مان بختی برسد و از آن وقت کنی که فلان و فلان
 چنین مال بدید و فلان چنین ترا فلان در وین که ارباب حقایق است بدید و فلان حسن
 بجای آرید و فلان بخیر از صدقه بدید و از آن ابر که عید و ثوابها غنی باشد و فلان
 قال انتهت له من ماله ۳۰ و هم با السی کل الکعبه فلان قاله ۳۱ و هم با السی کل الکعبه
 و رب الکعبه فقلت فمالک ای وای من هم یا رب الله ۳۲ قال وکل ثوب اصلا الا ان قاله وکل ثوب
 ای من الا فله کل و هکذا از پی پی پی و من خیر و من خیر و من خیر و من خیر و من خیر و من خیر
 بسیار دارند و در وقت به شمار آید و در زمان و از آن و در زمان و از آن و در زمان و از آن
 چنین فلان خیرات و صدقات کنید و فلان کنید و فلان کنید و فلان کنید و فلان کنید و فلان کنید

و حاضر آن هفت است که تو از آن همه زبان کار خواند و کما که دولت و مال دنیا و خود را به خود
 چون خاک بود خیرات و قربات و حسن و صدقات و خیرات و خیرات و خیرات و خیرات و خیرات و خیرات
 و هیچ وقت مسلمان از آن دروغ ندارد و پس انسان رستگاران و نجات یافته کاند و از آن
 پس آن حضرت فرمود و قلیله طاعه یعنی چنین کسان در دنیا اندک باشند و بیشتر مردان در دنیا
 در آن و مال با جمع نمایند و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن و از آن
 ابد است و من نیت از خود میداند که در ابتدا مال او را بخیر و از آن و از آن و از آن و از آن
 این ملک و مال و در آن و نیت بوی عطا کرده و دهنده و ستانده و مال خدات و پس
 قاله من الله ۳۳ و رب الله ۳۴ و رب الله ۳۵ و رب الله ۳۶ و رب الله ۳۷ و رب الله ۳۸ و رب الله ۳۹ و رب الله ۴۰
 و رب الله ۴۱ و رب الله ۴۲ و رب الله ۴۳ و رب الله ۴۴ و رب الله ۴۵ و رب الله ۴۶ و رب الله ۴۷ و رب الله ۴۸ و رب الله ۴۹ و رب الله ۵۰
 و رب الله ۵۱ و رب الله ۵۲ و رب الله ۵۳ و رب الله ۵۴ و رب الله ۵۵ و رب الله ۵۶ و رب الله ۵۷ و رب الله ۵۸ و رب الله ۵۹ و رب الله ۶۰
 و رب الله ۶۱ و رب الله ۶۲ و رب الله ۶۳ و رب الله ۶۴ و رب الله ۶۵ و رب الله ۶۶ و رب الله ۶۷ و رب الله ۶۸ و رب الله ۶۹ و رب الله ۷۰
 و رب الله ۷۱ و رب الله ۷۲ و رب الله ۷۳ و رب الله ۷۴ و رب الله ۷۵ و رب الله ۷۶ و رب الله ۷۷ و رب الله ۷۸ و رب الله ۷۹ و رب الله ۸۰
 و رب الله ۸۱ و رب الله ۸۲ و رب الله ۸۳ و رب الله ۸۴ و رب الله ۸۵ و رب الله ۸۶ و رب الله ۸۷ و رب الله ۸۸ و رب الله ۸۹ و رب الله ۹۰
 و رب الله ۹۱ و رب الله ۹۲ و رب الله ۹۳ و رب الله ۹۴ و رب الله ۹۵ و رب الله ۹۶ و رب الله ۹۷ و رب الله ۹۸ و رب الله ۹۹ و رب الله ۱۰۰

و اگر اسم و رسم طاعتی یا عبادتی نقصان و محروبی رایی می که از بعضی کسان روی و در آن هم
 و حقیقت فطری ندارد و آن الله و آن المیرا جعنا مصیبت از این بدتر نخواهد بود انتهی

دربیان معرفت حقایق و جوب رکات
و شرایط ملحوظ آن
و مایعنی بذات
الکتاب
 بدانکه در معرفت حقایق و وقایع و جوب صدق رکات و محافظت آداب و احکام
 است شرط و شرط اول فهم معنی و جوب رکات است بعد تکلیف و عقل و
 دوم مبارک در ادای آن پیش از بوجوب آن سیوم رعایت نصایب و دل در آن
 و رعایت تر از خوف ریا و سمع چهارم هرگاه از ریا و سمع این به آزار بشکارد
 بجهت ترغیب تشویق مردمان دیگر که مسلمانان دیگر بوی اقتدا کنند پنجم
 احتراز و اجتناب از منت و ادیان و آن که منوط ثواب آن خواهد شد ششم
 استغفار عطا که هر چه بد بخواند و کند از هر چه کمتر بهتر است و چیز قابل نبوده است

نظم اخراج

هفتم اخراج آنچه در آیه آن یعنی آنچه پاکتر و پاکیزه تر و نیکوتر است به بد
 چه هر چه مال رکات بهتر و نیکوتر است و در آن نیز مقدار آن بیشتر و بزرگتر باشد
 هشتم طلب کون ارباب حقایق یعنی کس با بقا کند که در دین خافه
اما فقه معنی و جوب رکات و دین حقایق و وقایع
 اگر چه امثال ما عوامان تکلف بمعرفت آن حقایق و دین اگر کونه بدینا شیم کن بمفاد
 از املید که کلمه لم یترک کلمه طایبان دین بهتر آن بود که با کلمه از آن غافل نباشد
 و هر یک بعد از تعداد و تکلیف خود چیز از آن یاد داند چه همچنان در جهل ماندن
 و جامعی و غافل صرف باشد عرفاء و اکابر شریعت فرمکن مسلمان باید با عملی و بقدر
 آنکه احتیاج مسائل و احکام دینی خود را رفع نماید و بتواند آسان با عمل آنها نماید
 بمسائل و احکام شرعی که معنی داشته باشد و اگر کلیه آنها را در نیاید با عملی
 بقدر ضرورت و دفع احتیاج خود از جزئیات آن غافل نباشد لایسا در مسائل و احکام
 متعلقه باب عبادات و قربات که باید بواجبی از حقایق و آداب و کیفیات آنها
 هما اکن معرفت و علم حاصل نماید و الا بدون علم و معرفت آداب و کیفیات آنها

و اگر اسم و رسم طاعتی یا عبادتی نقصان و محروبی رایی می که از بعضی کسان روی و در آن هم
 و حقیقت فطری ندارد و آن الله و آن المیرا جعنا مصیبت از این بدتر نخواهد بود انتهی

بر عبادت و هر قربی بخار و باطن در هیچ اوضاع و بهاء و بدر خواهد بود غایت در اینکات
 باید بعد از امکان به وجهی که به طریقی شرع و ادب شرائط معموله و مقدره در آن
 آنرا ادا نماید و تحقیق نکات برساند چنانکه اگر نکات محکم استخوان صدق مسلمانان
 و معیار عیار از نمودن نوسان آنرا این نوع بندگی و عبادت و فرمانبرداری را
 به کسی نداده و هر کسی نخواهد داد تا کلام صاجد و دل و اهل سعادت را با این
 بهره مند و فیضیاب گردانند چنانکه بعضی عبادت ماله را برتر از فضل از سایر
 عبادت و قربانی و کرمه گفته اند و چون این عبادت ماله است و در این زمان و عصر
 یا در هر زمان و عصر باشد گذشت از مال دنیا کردن و صرف نظر از آن نمون بسیار
 دشوار و سخت است لهذا اگر دشواری نیز بسیار و دشواری نیز بسیار است
 پس اگر نکات بوجودات مذکوره محکم استخوان صدق نوسان کرد و دنیا با اینکات
 از همه بانه اسلام و از کار آن نکات بد آنکه این بصیرت را در فهم و در
 انضای نه چنان آورده که اگر باب قبولیت و ظاهر بعضی باطن و نورانیت
 لطایف و صدق معامله هم یکی معانی و حقایق و وقایع و احوال و عبادات و طاعات
 که اند

کرده اند و بعلم و معرفت خود گفته اند که لفظ بکلمه شهادت التام توحید صرف و اثبات
 معبود بر حق و شهادت نفی ذاتی محبوب مطلق و اثبات نبوت و رسالت حضرت رسول
 و شهادت بر بعثت و دعوت حبیب خدا که لفظ مطلق است علیه و لم یباش
 چه هر چه محبوب و تحقیق معبود از انجبات گفته اند که هر چه در بند آن بنده آن
 و هم اضافت خلاق در قید بندگی محبوب و معنوی متفاوت و اما آنکه مورد
 و مساوی حق را بر نمی خورند و بخیر خدا چنانکه می دانند و نمی شناسند و با کلیه تقیه
 ظاهر و باطن ایشان بخداست آنان اصغر معقود را یافته و کامیاب مطالب خود
 گشته و بجهت و کمال و کبر و کبریا با محبوب خود و بکام خود و مرام دل خود رسید
 و اما آنکه مدعی محبت خدا و دعوی قرب و می کنند و با همه کلمات و علایق و دعوات
 دعوی محبت حق می کنند آننان نیز مرتبه ایشان جدا و معامله ایشان نوع دیگر است
 و غافل از غفلت تفاوت درجات محبت بغایت محبوب تحقیق می کرد پس حکمت باطن
 ذات متعالیه حق تعالی آن قضا می کند که ماله فانی را به جیفه فخر و محبوب خدای کردارند
 و از آلت استخوان ساخت تا بگویند بدل و پاک آن محققان صادق از مطلق
 کاذب امتیاز یابند و سعی از نسیم و حریف جدا کردند که خیم طبعان مایه و هوا و

در حق مال و جاه و متاع فانی در دنیا و اقبال دل سازند و بچنان غایت را تمتع و مال دنیا فانی را
 با عروجیات در راه محبت حق و به تحقیق در بازند و دنیا که در دنیا و اقبال دل سازند و بچنان غایت را تمتع و مال دنیا فانی را
 عبرت نیست نمون و آنچه از آن بهتر و محبوب تر باشد در راه خدا صرف کون غنیمت داند و بشارت
 سعادت اشارت آن الله اشهد علی المؤمنین انهم باقی الهم الجنة دل از تعلق با حق و
 و فرزند بر دارند و اصل ایمان و صدق معامله و محکمات در حقیقت
 سه قسم است **قسم اول** صادقان و صوفیایان و سادات
 و سالکان معبد هدایت و توفیق اند که با حق و شرائط توحید و ایمان و خفا و بهر چه وجه
 ذره از ذرات حقوق خدا و حقوق مخلوق از ادا نکات و صدقه و قربات و بذل و انفاق بر سر خود
 با حق گذاشته و هر چه در این دار فانی در دست است گذاشته اند را در راه خدا نشان کردند
فصل که ابوالقاسم چندی و ابوالحسن نورانی هر دو از اهل کرامت و بهر چه وجهی که بخواهند
 نوشته اند که بر این سخن گیرند و احوال و جویه ابوالحسن را بر سر نهاده اند که در سلسله نکات چه گونه
 گفت در مذنب نامه از حدیث درم چندیم باید داد آنرا در مذنب یا اگر نه دنیا ملک درویشی بود
 و آنکه اگر آنکه نیست غنیمتی در کیل خط ایشان که در فقر و فقر و ادای نکات نموده است
 و از اینجا بود که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ما مثل

حضرت ابوبکر و سایر خلفا بعضی از ائمه احوال و بهر چه وجهی که بخواهند
 و اسباب اوضاع و احوال فقره و یا شرفه **قسم دوم** طایفه باشند که ایشان
 حوصله و فایده و صدق محبت نه شده و چیزه احوال ملال بجهت فراغت طاعت و عبادت
 را دارند و بهر چه در راه محبت آن احوال به امانت دارند و مراقبت حساب وقت و عبادت
 و موسم ادا آن نمایند و بهر چه در اوقات ارباب حاجت و تقوان و فقر را جویند و چون ارباب
 احتیاج یا فقیر صرف فاضل و احوال و طایفه مال را از غنیمت نهاده و بهر چه در نکات
 اقتضای کنند این قوم تو طاعت **قسم سوم** مرتبه عوام اناس اسلام
 که ایشان بر قدر واجب اقتضای کنند و زیادت بذل نکنند و نقصان هم روا ندارند
 و این از برای مراتب **اما** در حقیقت نکات
 نزد حق تعالی و محکمین شیخ طریقی اظهار آنکه دل و سایر لطایف است از زخات و یکدیگر
 بخیل و حصه و حرص و از آنکه اینها از غنیمت محکم و مستقرات فیه و در قیله چنانکه بیان
 مذکور است آنها در موقع خود کرده شده و بعضی از غنیمت فخر و غنیمت له بخیل در میان اوصاف مذکور
 مرضی معنی است تا به زخات و غنیمت و فساد و مملکتی در قیامت می شود پس از اوقات
 این مرضی معنی است و بخت و قیامت جدا و کرده و علاج و مداوای آن بذل و ایشا که
 مال است پس بقدر آن که بذل و عطایا شود و آن خوشحال می شود از خطر این مرض جداست

حضرت ابوبکر

خلاصی می یابد و بعضی از محققین عرفاء فرموده اند

مراد از حقیقت زکات شکر است آنال و در است که حق تعالی بوی

ارزانی داشته است قال الله ما لکم فی شکرکم لا تذکرکم و غیر از تغییر این که بنظر من در عرفاء

شکر نیست نعمت افزون کند که نعمت از کفایت بیرون کند

پس از شکر است شکریت مخصوص در مقابل قدرت و نعمت مخصوصه خدا داده هشتاد

حق تعالی از بندگان را با مال و نعمتی و جاه و کسبی مخصوص گردانیده است و اعلمی دیگر را چون خود

می بینید و حال آنکه بقوت یکم و در محتاج است و بی شکر و در برابر نعمتی و بیتی میکند راند

انصاف ندارد که از شکر آن تفصل رنج احتیاج آن محتاج کند پس در حقیقت وی مدیریت

که بر جرمی و بی نهایت نعمت کرده است و بنابر آن مستحق شکر و محط و غدا و عقاب

آری میشود عن ای هدی و در آن فاله قال رسول الله صلوات الله علیه من یمن بالبعد یم الیمه

فیقول الله تعالی قلما استطعت فی الدنیا فاعلم فی طبعی و شکستک فکلمتک فکلمتک

فیقول الله تعالی فیکلف الله فی جلدک فیکلف الله فی جلدک فیکلف الله فی جلدک فیکلف الله فی جلدک

اما شرط دوم که مبادرت از زکات پوشش از وقت و بوجوب آن بداند

که در بعضی ادای زکات چندین نوبت باشد آن که اثبات دعوی غبت و توق و دی

در اثبات فرمان

ثبت میفرماید و اگر آشکارا کند بوی خدا تعالی انهم از دیوان ترک میفرمایند نقل کند

در دیوان آشکارا که دیوان خط است یعنی خط شکر است ثبت کند و چون معطلی

بدان حکایت که در جنس یکم و چنان کوم از دیوان تر و عدلیه میفرماید و در دیوان ریاست شو

و در برابر است که هفت سال در قیامت در سایه لطف حق تعالی باشند که از آن فرق سبعة

کشی که در دنیا صدقه چنان داده شود که دست راست وی بر سر چپ نهاده و اکابر لطف

بعضی صدقه را در صراط مستقیم که در کتب تحقیق انداخته اند که آنست که هیچ بندگان

این مال کسیت تا بر آید از آن مقهور نباشد یعنی بوی که توفیق کند در هر حال و خاصه هر طایفه

نوعی در کمال و در صدقات کوشیده اند چنانکه سابقا بیان آنجا نموده اند که در

چندین مرتبه است که هفت سالی در قیامت غروب ظاهر شود و صفت ریاست و

ظاهر گردد و بدین است که الم و در جنس دوم مبادرت و غبت تر است از الم و در جنس

لا جرم بجهت آنکه این در مرض در اعطاء صدقات بمالیه بسیار در اخفاء و سران شده است

اما شرط چهارم که هرگاه از ریاست و کرامت با اظهار آن زکات و صدقه نماید بجهت

ترغیب و تشویق و بجهت آشنایی بر ریاست انفق و طایفه اکابر و اعیان دین است

که با اظهار از نفس اماره را در بوی مجامده و ریاست که اخته و آینه دل و درون را

از صفات زینیه

در اثبات فرمان آلهی و اثبات اخلاص و دین در اخلاص و ثبات و ایتان با عمل آن

و آن علامت درستی و صدق ایمان و ایمان است دوم اذخا لمرور و فرج و کمال

در دل فقر و مسکین و محتاجان که آن بهتر و شیر تر است از غنای سیه و

ببادرت از زحمت و مواعظ و محارفات و در کار که مبادا عاثره و مانع غریب پیدا شود

و فرصت را تلف کند یا آنال در دست وی نماند و فرادامه اخذ و عقاب آبی شود

چهارم اجابت دعوت داعی خیر که انگلی از غایت کرام است چون خاطر این خیر حسنه

در دل وی پیدا آید و هرگاه نمود زکات تجلیل و مبارک نمیدانی بجهت ادا زکات

وقتی مخصوص و معین خواهد که باید آنوقت را در انقضای ماه و شهر معین نماید چون ماه

مبارک رمضان یا ماه محرم که اول سن است و چون ماه چرب و ذوالحجه که در دی ایام

معلومات و صحیح اکبر و ایام معدود است اما شرط پنجم که رعایت

ترتیب در وقت رسانیدن زکات است تحقیق آن باید دانست که رعایت

در زکات و صدقات چهار است منبع از زکات و صدقه ربا و بجهت و آن دلیل است

بر صدق و اخلاص معطلی و سینه قبول آبی که در هر مرتبه آمده است اخلاص الصدقة

جهد المصلح فی غیره سیر و در حدیث صحیح آمده است که حضرت فرمود است

بنده بدست که هرگاه کار خیر میکند و از آن زمان میدارد حق تعالی آنرا در دیوان تر یعنی در حق تعالی

از صفات زینیه

از صفات زینیه و اخلاق زینیه و بلیه پاک که وجود و عدم علی از ایشان یکسان

از آفات عجب و غیبت و در ریاست و معاینه که بی حق تعالی ایشان را تقدیری خلاق که در دنیا

که من تن سینه حسنه فله ابرها و ابرها و علیها و اگر باعث غلبت و شرمندگی

بهره بر این اخفاء و در واجب است اما شرط پنجم که رعایت

بوازمنت و اینها آنست که حق تعالی میفرماید لا تبطلوا صدقاتکم بالین و الا ذی

و علمای در حدیث اختلاف است بعضی گفته اند منت آنست که

معطلی معنی را ندی رجوع فرماید بر اعطاء و اینها آنست که حق تعالی را غیبت کند و نام

و از وی عار دارد و بسبب کراهی و در پیش و فقر و بعضی فرموده اند

منت آنست که با وی بجهت و غیبت کند و اینها آنست که با وی در شکر

و بعضی بر آنند که منت آنست که در غایت از او که مبادی که در این

و چنان که هر یک از اینها در بیان مردان حکایت از آنجا که و اینها آنست که در بواجبه حق

عطا نموده و حال آنکه حق تعالی از آن بکشد خلاصه علی تقدیر زکات و صدقه

هر چه به منت تر به ریاست و هر چه به ریاست و هر چه به ریاست و هر چه به ریاست

از صفات زینیه

در دستگاه دیوان حسنات و خیرات ملائکه نامورین در نوشتن قربت و حسنات بران سبقت گه
و یکدیگر بگویند تجل کن در نوشتن فلان حسنه در حق فلانکس در دفتر اعمال او پس ملائکه باند
که خیر بسیار خوب را یافته باشد و در بر دشمن و دشمنان دی غایت مبارک بفرستد
آن حسنه معطی را بخوشی تمام در دفتر اعمال حسنه وی مرقوم و ثبت نموده پس آن حسنه و صدقه
در زیر حضرت اصریت بمقول گردد بلکه وظیفه معطی است
که بصورت و تلقی آثار ابوابه فوق العایه بآمنتهی بدو بسیار بسیار ممنون باشد
تا آمنتی از وی قبول فرماید و منت برد که آمنتی نداده و را از قید سلاسل و زنجیر
و عقاب خلاص گشته است حضرت رسول ص و محمد آ الصدقه تقع بید الله
عزیزه قبل ان تقع بید السائل صدقه پیش از آنکه بدست رائل آمنتی افتد بدست آمنتی
می افتد بخواهش از آنکه آرایل او را آفند که در دفتر قبول آلی حاضر و ناظر است پس آمنتی
آن صدقه را به نیابت حق عزیزه قبول میکند و آله الرحمن بنا بوعده آلی در حق حسین
یعنی قبول کردن حقیر و رائل علامت قبول کون خدمات قال اللهم ان الله لا یضع اجر المحسنین
و ایضا قال و ان الله یجزی المصدقین و ایضا قال ما عنکم فیفسد و ما عنکم

یعنی آنچه از مال دنیا ز دستهای منتهی ماند و در دست شایعی ماند
و آنچه بواسطه احسان و تصدق و خیرات و قورات در خزانة کرم ما بجا بماند است یعنی ثمر
قبول و رضا نائل گشته پس حق و کید فراخ شفق و این است که بکلمات حق از راه شفق
قبض و اخذ نمیکند و در خزانة عامه ابدیه است برود یعنی می نهند تا در وقت خود برایشان
که عبارت باشد از نبات و فلاح و در حساب کتاب بجا می رسد و خواهند کرد پس در این صورت
شک و تردید نیست که حق برت نهادن نرا در تریبها اما شرط ششم
که استصفا باشد آنستکه آن حد را در پیش خود چیز کم و بی وجود و محقر نهدارد
چهارم استقامت آن در تریب محجب و پندار و انانیت نمولد که در کم محبط و بطلان
و غلبه فیه میگوید استقامت
و فاعل و مشایخ طریقت فرموده اند طاعت و عبادت و محنت را
فایده یظیم است چنانکه آنرا محقر و فانی و خود را بزرگ و عظیم و بزرگ و محترم کرد
و بصیرت یافتن حق است عظیم چنانکه در بزرگ و قوی و خود را در قوی و ضعیف و بزرگ و محترم
پس حق صاحب مال است که خود را تصدق نماید به وجه
آقاله آنکه این فایده ی ممکن و اموال و اسباب اوضاع همه بر عمر حوادث و فساد و زوال است

[illegible]

از آن کلمات ده چیز است بنابر همان است که فرستاده شد باشد بجانب زهد و بیوی است که هر چه
بستر و پاکیزه تر بود در همان خوبتر و قبول تر باشد که نزد همان مرغوب و مقبول و هم نزد صاحبخانه
خوبتر و پسند تر باشد پس آنکه بدترین مال و دار نامزدترین مال مستقیم به هر کویا از حق شرم دارد
پس این چنین ایمان و عقاید و اسلام را گرفت و تسکین خواهد بود
طلب کردن ارباب استحقاق بود از انقیاد و طاعت و زهد و ورع حق آنست که در وقت ادای
رعایت احوال و مراتب لطافت نشان کند در صلاحات و علم و زهد و تقوی و ورع و دیانت و عفت
و نظم از احتیاج و قناعت و خوشی و شادی و قبول بالا و قابل و شایسته و ضرورتی لازم
داشتن باشد و در همین کتاب نیز خواص و کلمات در بیان زهد و ورع و تقوی و عفت هر یک از صفات و تقاضا
در معانی آنها و فرق در بین آنها و حقیقت هر یک از آنها بسطی مفید و شری لایق در کلمه بود
بجهت خوف غفلت و تیرگی آنها و در این هفتصد کلمه از آن گفتار کردیم و حاصل معانی آنها را در کتب خود یاد
آفت که فرموده مقصود از ادوار کلمات و وجوه آنست که فائده و تسبیح است از فقر و مایوس
و ارباب استحقاق که متصف بصفات زهد و تقوی و صلاح و تقوی و فراغت و رفاه و احوال و بی
که مجموع ادوات خود را ظاهر او باشد بر او اطمینان طاعت و ریاضات و عبادات مصرف دارد
و در کتب و شرف تجارت و مضاعف بر خود بسته که اقامت در جاه لا یتلهی هم تجار و لا
بیع عن کون الله پس حاکم بالغة الحی چنان تمضی که در کتب فراغت مال

والله اعلم على معين ان كان البذر من مال ملكه او الموقوف عليه فبقي عليه الزكوات فيما اخرجته
الارض وان كان البذر من مال العامل وجبنا انما بوجه تجب الزكوات على العامل ولا شيء
على صاحب الارض لان العامل له اجرته ارضه وحيث كان البذر من صاحب الارض على ما منه
يثبت العامل الاشياء على العامل لا تخرج عليه من ذلك قطع المعين فباب الزكوات
وبان صاع ودر وطل ووسق در ثبث نفعه بر مقياسه ودر كرويه بايد دانست
که زکات واجب در ثمر ودر می که آب باران تسقیه شود و در یک است که از اصطلاح المخرج
عشر گویند و در ثمر ودر می که آب چشمه و قنات و نه تسقیه شود نصف عشر است چنانکه معنی
در کتاب منهاج امام ابن داریا رحمه الله در بار زکات آورده است و واجب است به بالمطهر من غیر
و نه ربع العشر و ما سقی نفعی او در لای و آب و آب الفوات قصصه آه ای نصف العشر آه
و تجب الزکوات بعد الصلح و التمه و اشتداد الخبز و العجبات و حسن خزن التمه اذا بعد اصلا
على اللک آه فاذا غرس ناولان حق الفکر و قطع من عن التمه و یصیر فومر المالک التمه و ان یزید
لیزیدها بعد جفافها بشرط التمسح بضمینہ یعنی مالک بگوید من فاسم مشوم انیمو را و ثمر را
که زکاتش بر من و قبله المالک یعنی من مالک آن غرس شومیه را قبول کند و یقول یقطع
نقبس الخرن یعنی بشکد آن باغ و میوه را غرض نموده در ثمر ظاهر تومنه نمی ادر ضمانت و قبول
و غیره فاذا اتممت جازت من فی جمیع الخرن و بیعها و هبها و ولادها و غرض و غرض

بسیار است که در راه بسبب ظاهر و صدق بهینه فانیان اظهار طوبی بنه
 علی الصبیح ثم یصدق بهینه في الهلاك و لا ارجی حیف الغار و غلطه با بعد ما یقبل
 او بعد قبله الاصح من مدنی منهاج لا یدر یا و اخره الله علیک باب الزکات
 و از فرای غبارت تر لیت چنان تحقیق و تحقیق سید که نصاب اقوات مقدره در این
 ملک ماکه سندج که در استان ات و علماء و فضلا و اصحاب تحقیق و اکابر اینجا
 بدقت و اهتمام تمام رسید که در آن فرجه بزم بمقدار کسب اینجا ستغفار و بیت و کین نام
 میشود و باز از تحقیق و رسید که ایشان بهجت و ثبوت سید است که نصاب فرما
 و مویز بوزن بین مملکت با پنج تغار و نیزه و من و نیم و یکپارک شده لاجرم در این زمان
 اکثری از شهرهای حرات غنائی مانند شهر رور و کیهانیه و کرکوک و اربیل و بغداد و وروان
 و اطراف آن نیز بمقدار کسب و من و وزن و صاع این شهر سندج اطلاع و بدلت حاصله
 نباشد و چون آن دیگر بیان کین و من و صاع این ملک نیز دانسته است که علماء و فضلا و کسب
 و اکابر و انفراد آن ملک رحمة الله علیهم همه کوه تحقیق و دقیق آن نهایت اهتمام و کسب
 اما از کاد نقدین طلا و نقره

آمارکات نقدین که عبارت شده از طلا و نقره در هر صد مثقال نقره پنج مثقال است و حساب
مثقال و وزن و مقدار آن در کتاب نقد معین و شرح فیه است
در بیت و یار نیم و یار است و در نقد معشوش نیز کتاب است هر که خالو آن را بنویس
برد و در صلی نامه نیز کتاب است که شرح و یار نیم و یار است و در صلی نامه نیز کتاب است
آمارکات معادن و یار کار و عرض و خطای آن

و علم الله له اوجهها فلهذا سمي
 كتابا كذا
 و كان ان لم يعلم ان القربى بين الجاهلي والا
 سلام
 اما انما كفيتم و حقى زانك زكات بست فاصبر ان اينست كبر فمعه له قال الشيخ انجب رحمته الله
 في كتاب شرح مقدمه ولا يشيخ في الحلي البياح اعني الحرام والمكروه الا و قال شيخ الحلي
 و يوحى المحرم من حلي بقية الحرام و كسول الام و تشديد البياح الا لا البياح في الاظهر الا
 فمن الحرام الا انما من الذهب و الفضة للوجه و المار و غيره من العبد و السوار و الخنجر و اللبس
 الوجه الخ قال الحلي في باب الزكاة
 اما عن فرض تجارة زكات ان باعها قيمت ان اذنه
 چنانچه فرمود
 و در متاع تجارة نهی
 بر حساب زرش زكات و می
 یعنی قیمت که می شود آن فرض تجارة بقیة تعیین از طلا و نقره چنانکه در زكات تعیین مذکور است
 و آن زرش زرايط چند است چنانکه شيخ انجب در کتاب شرح مقدمه بیان آن شرایط مذکورده را تفصیل
 در فرموده است من اراده تلبس و لعبه
 اما زکات
 فطر

[illegible]

راجع هروث واديسيد المذنب من الله تعالى عن طريق كثرات بروايات تشيعات ان رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم قد حفظ على امره اربعين حديثا من احاديثه استعملها في قيامته
 في يومه الفصحاء والصلحاء وفي رواية بعثه الله تعالى فيها عالما وفي رواية اياه الدرداء
 وكنت ليرحم الله شافعا وشهيدا وفي رواية ابن مسعود رضي الله عنه قيل لادخلن اى باب
 الجنة شئت وفي رواية ابن عمر رضي الله عنهما كتب في نزهة العلماء وحشر في نزهة الشهداء
 واتفق الحفاظ على انه حديث ضعيف وان كثرت طرقه وقد صنف العلماء روى الله عنهم في هذا الباب
 ما لا يحصى الضعافات فاطرح عنه ضعفه عديد بن المبارك ثم محمد بن اسمعيل الطوسي العالم
 ثم الحسن بن سنيان الفسقي وابو بكر محمد بن ابراهيم الاسفهاقي والدارقطني
 وابو عبد الرحمن السلمي وابو سعيد المليتي وابو عثمان ومحمد بن عبد الله الانصاري وابو جعفر
 وخالد بن الحارث بن المغيرة بن المصنفين والمؤلفين وقد استخرجت الله تعالى في جميع اربعين حديثا
 اشداء بهيمة الا انه لا يخلو وحفاظ الاسلاك وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث
 في فضائل الاعمال ومع هذا فليست على هذا الحديث بل على قولهم في الاحتياط

بفتح

ليلعل شاهدكم الغائب وقوله صلى الله عليه وسلم ان الله امر اسمع قال في قولها فادهاها
 سمعها ثم بين العلماء ترجيح الاربعين فاصلا الذين لا يضمنون في الفروع بعضهم في الجهاد وبعضهم في الادب
 وبعضهم في الغنم وكلها مصادم الحجة وفي الله عن واحد بها وقد راي جميع اربعين اعم من هذا كله
 في اربعين حديثا فاشهد على ذلك وكذا حديث منها فاعند غلظتها في رواية الذين قد وصفه العلماء
 بان مدار الاسلام عليها وثقت له او نحو ذلك ثم الزم في هذه الاربعين ان تكون صحيحة
 ونقطتها في صحيح البخاري وسلم واذا رها عن ذلك الاسانيد ليسهل حفظها ويتم الاستفاد بها
 انشا الله تعالى ثم اشعيا باب في ضبط نسخي الفاظها وينبغي لكل راغب في الاخرة ان يعرف
 هذه الاحاديث لما اشتملت عليها من المراتب والمرتبات والنبوة على جميع الطاعات
 وذلك ظاهر لمن تدبره وعلو الله اعزادى واليه تفويض واستنادى وله الحمد

والنعممة من الغفران العشرة

الحديث روى

عن امير المؤمنين عن ابي الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله
 ورسوله فحجرا الى الله ورسوله ومن كانت هجرته لغيره فليست له اجر ومن كانت هجرته الى الله
 ورسوله فحجرا الى الله ورسوله ومن كانت هجرته لغيره فليست له اجر ومن كانت هجرته الى الله

الحديث الثاني

عن ابن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال بلغنا خبر غلام من الانبياء صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تعالى
 رجا له يد يديا من اشيا شديدة سواد الشعر لا يرى عليه اثر السمر حتى جلس الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 فاسند ركبتيه الى ركبتيه ووضع يده على فخذه وقال يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم اخبرني
 عن الاسلاك فقال صلى الله عليه وآله وسلم الاسلاك ان تشهد ان لا اله الا الله وان
 محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وتقيم الصلوة وتؤتي الزكاة وتصدق وتصدق وتصدق
 ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال فحجبت اليه سبيله وصدقته
 قال فافتر عن الايمان قال الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه
 ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره فقال صدقت قال فافتر عن
 عن الايمان قال الايمان ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره فقال صدقت قال فافتر عن
 قال صدقت قال فافتر عن الساعة قالوا والمستمر عنها باعلم السائل
 قال فافتر عن امانها قال ان تلتك الامم وتبينها وان ترى الخطاة العالة العالة

دعاء

رعا الشاء يتناولون في البنيان ثم انطلق فليست عليا ثم قال يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم
 من السائل قلت الله ورسوله اعلم قال هذا جبريل انما يعلم دينكم ورواه مسلم

الحديث الثالث

عن ابي عبد الرحمن عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 بني الاسلاك على خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
 عبدك ورسوله واقام الصلوة وايتاء الزكاة ورجع البيت وصوم رمضان اخرجه
 البخاري ومسلم
 عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 وهو الصادق المصدوق ان احداكم نجح خلقه في بطن اربعين يوما نطفة
 ثم يكون علقة مثلك ثم يكون مضغة مثلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه
 الروح ويخبره بادب طيات يكتب له ثوابه واجله وعمله وشقي ام سعيد
 فوالله لا اله الا الله ان احداكم يعمل عمل الخير فيكون بينه وبينها
 الاذن فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمله الناس فيعلمون وان احداكم يعمل عمل

اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيستوي على الكتاب فيعمل بعد اهله

الحديث الخامس

عن أم المؤمنين أم عبد الله عيشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد رواه البخاري ومسلم

الحديث السادس

عن أبي عبد الله نعمان بن بشير رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
يقول الله عز وجل لا اله الا الله وحده لا شريك له لا يعلم من كفى

من الناس من اتى الشهادة بعد استبرأ لدينه وعرضه كما رأى
حال العبيد من شئ ان يرتفع فيه الا ان لا يكون له الا ان يحى الله

محاربه الا ان لا يجد مضفة ان اطلقت على الجسد كله واذا فسد
فسد الجسد كله الا هو القلب رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع

عن أبي هريرة

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا دين

النسبة قلنا بل قال الله عز وجل لا دين الا ما احبوا ورسوله صلى الله عليه وسلم

الحديث الثامن

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل
الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم

الصلاة في وقتها الركعات فاذا فعلوا ذلك فمحمودون وما هم وما لهم
الا الحق الا سلاما وحسابهم على الله رواه البخاري ومسلم

الحديث التاسع

عن أبي هريرة عن عبد الرحمن بن سحرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
ما نهيتكم فاجتنبوه وما امرتكم به فأتوا منه ما استطعتم فانما اهلك

الحديث العاشر

عن أبي هريرة

الحديث الثالث عشر

عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما لك رجل قدوة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يؤمن احدكم حتى يحب الائمة ما يحب نفسه

الحديث الرابع عشر

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخلو دملرجل مسلم الا
باحدى ثلاث الاية والنفوس والنفس النار والدين في الفارق للجماعة

الحديث الخامس عشر

عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
فليقل خيرا او ليصمت ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكفر بما كان

الحديث السادس عشر

عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اوصقوا ولا تعصبوا

عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى لا يقبل

الايمان الا طيبا وان الله تعالى لا يقبل الا طيبا ما امر به الرسل وقال تعالى طيبات ما

يا ايها الرسل على امر الطيبات واعملوا صالحا وقال تعالى طيبات ما امر به الرسل وقال تعالى طيبات ما

عن أبي عبد الله الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنه وهو سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في غمائم يريك الى ما لا يريك

الحديث السابع عشر

رواه النسائي والترمذي وقال صحيح صحيح الحديث
عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن أبي هريرة

الحديث

السابع عشر
عن أبي يعلى شاذان بن أوس روى القسمة عن حماد بن الله صلى الله عليه وسلم قال إِنَّ اللَّهَ
كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قُلْتُمْ فَاحْسِنُوا فَإِذَا دُعِيتُمْ فَاجْهَبُوا
بِالْجَيِّدِ يُبَدِّلْ أَحَدَكُمْ شَفِيعَةً وَيُخْرِجُ رِجْلَهُ رواه مسلم **الحديث**

الشافع من عيسى

عن جبرائيل العباسي عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال كنت خلف النبي صلى الله عليه وآله فقال يا غلام اني اعلمك كليات حفظ الله يحفظك الله يحفظك الله يحفظك الله يحفظك الله واذا استسخت فاستسعن بالله لو اجتمعت على ان ينفكوا لا ينفكوا الا بشي قد كتب الله تعالى لك

الحديث العشرين

شئت رواه البخاري الحديث الحادي

وَالْعَشْرُونَ
عن أبي هريرة وقيس بن عصفية أن عبد الله رضي الله عنه قال قلت يا أبا
صالح الله يميني قل لي في الأسلام مائة ولا أسأل أحد غيرك قال قلنا أنت
يا الله ثم استقم بها سلم الحديث الثاني والعشرون
عن أبي هريرة جابر بن عبد الله أن أنصاري رضي الله عنه أن رجلا سأل

عن ابي عبد الله جابر بن عبد الله الأنصاري رضي الله عن ان رجلاً سأل

قال نعم رواه مسلم معنى حرقت الحرام اجتنبتة معنى اكلت الحلال

عن ابي مالك الحارث بن عاصم الأشعري رضي الله عنه قال قال رسول الله

عليه السلام الطهور شرط الإيمان وسبحان الله والحمد لله تملأ

استجابات الأرض والصلاة في الصدقة برهان

تَبَارَكَ الَّذِي يَكُونُ لَكَ وَاجِبًا عَلَيْكَ طَلَبُ النَّاسِ بِغَدِ وَفَائِدِ

الرابع والخمسون

عن ابن ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في رواية عن ربه

أَنَّهُ قَالَ يَا عِبَادِ اتَّخَذْتُ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِي وَمَجْلَةً بَيْنَهُمْ وَحَرَمًا

پنجاب

يا عبادي كلّموا آلهم هديته فاستهدوني في آهكم يا عبادي كلّم

حَادِثُ الْيَوْمِ: الْيَوْمُ فَاسْتَطَعُوا فِي الطَّعَامِ بِإِعَادِي كُلِّ عَامٍ الْأَمْنُ كَسَوْتُهُ

إِنَّ شَرَّكُمْ لَفِي السُّكْرِ مَعَارِي أَنْتُمْ تَخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَأَنَا الْغَفُورُ

[illegible]

نَفْعُ شَفْعُونِي مَعَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلِيكُمْ وَأَحْزَمُ وَالنَّاسُ وَجْهَكُمْ كَانُوا عَلَى اتِّقَى

قل جِدْ واحد منكم ما زاد ذلك في ملكه شيءً يعاين ان اذ لكم اخرهم

وَالنُّكُحُ كَذَابُ الْخَوَلَا أَيْ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ وَأَنْفُ ذَاكَ فِي مَلِكٍ شَاءَ

[illegible]

كَلَامُكُمْ عَمَّا تَقُولُونَ فِي كِتَابِكُمْ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نَجْمًا وَلَا نُجُودًا وَلَا تُكَلِّمُ فِيهَا أَلُوفٌ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ سَلَامٌ ۚ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْجَنَّةِ وَنَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْجَنَّةِ وَنَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَلْجَنَّةِ

یا عبادی انا معکم انصتوا ۱۲

الزاهي والعشرون

الخامس والعشرون

عن أبي هريرة رضي الله عنه أن ناساً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
قالوا لنبينا صلى الله عليه وسلم يا رسول الله ذهب أهل الدفنى بالأجر فيصعدون
كأنهم يصعدون كما يصعدون ويصعدون بفضل أمانهم قالوا ليس
قد جعل الله لكم ما يصعدون أنكم بكل تسبيح صدقة وبكل تكبير
صدقة وبكل تحميد صدقة وكل تهليل صدقة وكل بالمرحبة صدقة
وهي عن منكر صدقة وفي بعض أحاديثهم صدقة قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
أيأتي أحدنا شهوة ويكون له فيها أجر قالوا نعم لو وضعها في حرام
أما على غير ذلك فكذلك إذا وضعها في الحلال كان له أجر رواه مسلم

الحديث الثاني والعشرون
عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كل يوم تطلع فيه الشمس تعدل بين اثنين صدقة وتعين الرجل في
دائمه فكلها أو ترفع عليها صناعة صدقة وأكل الطيب صدقة
وكل خلقه تشبهها إلى الصلاة صدقة وتميط الأذى عن الطريق صدقة

صدقة رواه البخاري مسلم **الحديث السابع والعشرون**
عن أنس بن مالك رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه وسلم قال البر حسن
والأثم ما خالف في النفس وكهت أن يطلع عليه الناس رواه مسلم
ابن عبد ربه رضي الله عنه قال أنيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال أيت
عن البر قلت نعم قال استفت قلبك البر ما أطمأنت عليه النفس والطمأنينة
إليه القلب والأثم ما خالف في النفس وتردد في الصدر وإن أفتاك
وافقك حديث صحيح رواه إمامين أحدهما ابن حنبل
والأخرى بإسناد جيد **الحديث الثامن والعشرون**
عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من عطف على مسكين فقد كان في الجنة قالوا يا رسول الله كذا هو
موضع فأوصنا قال أوصيك بتقوى الله والسمع والطاعة وإن تأمر عليكم
عبد وأنتم بعيش وميت أئلفا كثيراً فاعلموا أنكم تستحقون الجنة
أولئك الذين هم المهديون غفوا عليهم بالواجب وأياكم وخمسة أمور فإن

عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الحديث التاسع والعشرون
عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
أجرتي بعمل يلقى الجنة ويباعدني عن النار قال لقد مسكت عن عظيم
وأنت ليس عليك من سؤاله الله تعالى عليه تعب الله لا تشرك به شيئاً
وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت ثم قال
ألا أدلك على أبواب الخير الصوم جنة والصدقة تطفئ الخطيئة كما
يطفئ الماء النار وصلاة الرجل من جوف الليل ثم تلا تبيح فجبهم
عن المضاجع حتى يبعث الله من الله قال رأس الأمر الإسلام
وقمة دينه سنامه قلت بلى يا رسول الله قال رأس الأمر الإسلام
وقمة دينه الصلاة ومن ذروة سنامه الجهاد ثم تلا الأنبياء
بملائكة ذلك كله قلت بلى يا رسول الله فأخذه بإسارته ثم قال
كف عليك هذا قلت يا نبي الله وأنا لو أخذون بما تنكلم به
فقال تكلمتك أميسك ويكلمك الناس في الناس خيرهم

الأعلى صابغاً بينهم رواه الأربعة وقال الحسن صحيح **الحديث**
الثلاثون
عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
أن الله تعالى في خمس فلا تصيها ولا تصدوها ولا تعبدوها ولا تنسوها
فلا تنهكوها وسكت عن أشياء رحمة لكم غير نسيان فلا تنسوها وأنها حديث
رواه الأربعة وغيره **الحديث الحادي والثلاثون**
عن أبي العباس سالك بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا رسول الله دلني على عمل إذا فعلته أحببته الله وأحبني الناس فقال أزهدي في
محبك الله وأزهدي في ما عند الناس يحبك الناس حديث حسن رواه ابن حنبل
وغيره بإسناد حسنة **الحديث الثاني والثلاثون**
عن أبي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا خير ولا ضرر حديث حسن رواه ابن ماجه والدارقطني وغيرهما مسنداً
ورواه مالك في الموطأ مسنداً عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم فاسقط

وله من يروي بعضها ببعض الحديث الثالث والثلاثون
عن ابن عباس رضي الله عنهما قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يعمل الناس

بدعواهم الا في رجل اموالهم فماتوا وهم كمن البينة على المدعى
واليمين على من انكر حديث حسن رواه البيهقي وغيره هكذا في بعضه

في الصحيحين الحديث الرابع والثلاثون
عن ابن سبيد الخديقي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول ان رأتكم منكم اقلعيه باليد فان لم يستطع فبلسانه
فان لم يستطع فبقليه وهذا لضعف الايمان رواه مسلم

الحديث الخامس والثلاثون
عن ابن جبرين رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا تجاسدوا ولا تباحثوا ولا تباؤوا ولا يبع بعضكم على بعض
وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله

وهكذا

وهكذا يروي بعضها ببعض الحديث الثالث والثلاثون
من الشرائع يحقر اخاه المسلم على المسلم امره وماله وعرضه ورواه

الحديث السادس والثلاثون
عن ابن جبرين رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

يقول ان رأتكم منكم اقلعيه باليد فان لم يستطع فبلسانه
فان لم يستطع فبقليه وهذا لضعف الايمان رواه مسلم

الحديث السابع والثلاثون
عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا تجاسدوا ولا تباحثوا ولا تباؤوا ولا يبع بعضكم على بعض
وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله

قال الله كتب الحسانات والسيئات ثم بين ذلك فمن هم بحسنه فلم يعلمها الا الله تعالى

وهكذا

عند حسنة وانهم بها فعلها ككتبه الله تعالى عند عشرين سنين
الاسبعائة ضعف المانع في كثيره وانهم يسيئوا فلم يعلمها الا الله

تعالى عند حسنة كاملة وانهم بها فعلها ككتبه الله تعالى عند عشرين سنين
رواه البخاري ومسلم بهن الحروف فانظر الى هذا وقولنا الله تعالى

واياك العليم لطف الله تعالى وقام هذا في اللفاظ وقولنا عند اشارة
الى الاعتناء بها وقولنا له لتأكيد وشدة الاعتناء بها

وقال في الحديث انهم بها تركها ككتبها الله تعالى حسنة كاملة
قالها بأكملها وان عملها ككتبها الله تعالى حسنة واحدة قالها بأكملها

بواحدة ولم يتركها بأكملها فلهذا الحديث والشيء سبحانه لا يخفى
عليه وبالله التوفيق الحديث الثامن والثلاثون

عن ابن جبرين رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال

قال من عادي لولي لا يفتاد ذنوبه بالحرب وما تقر به الى العبد في شجرة
احب اليه ما افترضه عليه ولا يزال العبد يتقرب الى الربا في حبه

فاذا اجبت له كفت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويروي الذي
يحدث به ويروي له الذي يشي به واكثر سئلني لا تعطيني في ولى استعاذني

لا عيذته ورواه البخاري الحديث التاسع والثلاثون
عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال الله تعالى ان الله تجاوزنا له
من افقى الخطا والسيئات وما استكروا عليه حديث حسن رواه ابن جبرين

الحديث العاشر والثلاثون
عن ابن جبرين رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال الله تعالى ان الله تجاوزنا له
من افقى الخطا والسيئات وما استكروا عليه حديث حسن رواه ابن جبرين

قال الله تعالى ان الله تجاوزنا له
من افقى الخطا والسيئات وما استكروا عليه حديث حسن رواه ابن جبرين

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله عز وجل
لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به حديث صحيح ورواه في كتاب النجاة

بإسناده الحديث الثاني والأربعون

عن أنس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال الله تعالى
يا ابن آدم أنك مدعوني ودعوني غفرت لك على ما كان منك ولا أبالي

يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك

يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك

يا ابن آدم أنك لو أتيتني بقراب الأرض خطايا ثم لقيتني لا تشرك بي شيئا

لأتيت بك بغرابها مغفرة رواه الزهري صحيح ورواه في كتاب النجاة صحيح

قلت الأحاديث الشريفة بحمد الله

الملك الطيفي أحمد بالله

أولاً وآخره



